جواهرنامه [illegible]

اسپ کره ال
اسپ کرند
اسپ کود
اسپ کهر

اسپ کرند
اسپ کهر

اسپ
اسپ
اسپ
اسپ

اسپ
اسپ
اسپ
اسپ

اسپ
اسپ
اسپ
اسپ



ستایش و سپاس بی اندازه و قیاس صانعی را که
جوهری صنعش بازار کاینات بجواهر ثوابت و
سیارات آراسته داشت حاکمی که صیرفی حکمش نقد
آفتاب و دراهم کواکب در بازار روزگار روان
گردانید مبدعی که درج سیمابی سپهر از درر دراری
کرد و گنجینهٔ عارف از معارف پر ساخت حکیمی که
جوهر جان پاک را بغرا عشق و هوا با آب و خاک پیوند
داد و از ازدواج ایشان انسان عظیم الشان که اعجوبه

آخر زمان

آخر زمان محفوظ مانده اگر تحفهٔ قهر را فرمان دهد
گنبد گردون ویران کند و اگر معمار سپهر را اشارت نماید
رخنهٔ فاسخشتهای حوادث زمان مسدود گرداند
چوبان حمایتش پشت میش از پنجه گرگ شانه می کند
و میزبان انعامش میهمانرا از خویش و پیوند بیگانه
گرداند کف کریمش رزق کافهٔ برایا را کفیل شده و لطف
عمیمش قضای حوایج عامهٔ خلایق را وکیل گشته
عقد مروارید باشد قطرهٔ باران اگر [illegible] از کف
فیض نوالش بخشش آموزد سحاب [illegible] رای منیرش
ثالث نیرین پایهٔ قدرش فوق فرقدین در ایام
معدلتش جز ساغر می که غارت عقول میکند تاراج
کننده نیست جز در چشم و زلف و بغیر کاه ربا کرا یارای

ربودن کاه برگیست فتنه وآشوب جز در چشم و زلف
بتان یافت نمی شود و سیلاب سرشک جز در چهره عا
عاشقان صورت نمی بندد در چمن دهر غیر غنچه گل خونین
دلی کو ودر دور زمان بجز ساغر مل تلخ کامی کجاست
لطفش ز کرم چاره بیچاره کند عدلش
ستم از زمانه آواره کند وهم عدل او صبا را نبود
آن یاره که پیراهن گل پاره کند شاه جمشید
بزم رستم رزم سکندر شکوه دارا رای خسرو خصم بند
قلعه گشای دوحه شجره الخلافه شمر دوحه العدل الرافع
ایة الله بین البریه المجتهد فی اعلاء کلمته یعنی خلیل الرحمن ابو الفتح
خلیل بهادر سلطان آن خلیلیست که چون قدم در میدان روزگار
نهاد بتان عز و شوکت پدر سلاطین نام دار ابد بسیم وایتا

پاره کرده دشمنان دولت قاهره را خذلهم الله مقهور
و مغلوب ساخته از خان و مان آواره گردانید
خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی عامة العباد بره و احسانه
تا خرج الدرر من الصدف و وقع السهم علی الهدف
بدانکه ترتیب این رساله بر مقدمه و دو مقاله است
در مواد اجسام معدنی و کیفیت تکون ایشان
و امور متعلقه بآن و در
وی بیست باب است و خاتمه
در در — در یاقوت
در زمرد — در زبرجد
در الماس — در عین الهر
در لعل — در فیروزه

در معادن اکثر بلاد استخراج نمی کنند و در بعضی
معادن سیم در خلال سنگ بکون می آید و سیم از آن
سنگ بدو طریق جدا توان کرد یکی آنکه خردهای
سیم از میان سنگ بگزینند طریق دیگر آنست که
سنگ را خرد بسایند و بسیماب سیم از آن جدا کنند
و سیم فلزی است که بواسطهٔ استیلاء برودت
و رطوبت رنگ او سفید گشته   در تمیز انواع و قیمت
آن سیم دو قسمست از قسم دیگر سفیدتر است و بهترین
اقسام سیم شدید البیاض نرم اندام است که
بکوفتن و کشیدن ریزه نشود و سیم خالص عذب
المذاق و صافی آوازست بی آنکه بصوت او صمم
مخلوط بود و غیر خالص مر المذاق و جرسی آوازست

که صوت او از صمم خالی نباشد و چون سیم میان
مردمان کثیر الجریانست و قیمت اکثر اشیا بان
میکنند قیمت آن از همگنان پنهان نیست و بیان آن
فایده چندان ندارد و چون بسیاری از مهمات مردمان
بوسیله سیم سامان می یابد در نثار آن چنانچه در بیان
طلا مبالغه و اطرا نموده اند کما قال الشاعر
لولا اخاف الله سبحانه لقلت للفضة سبحانها
وقال آخر بالفارسیة حاجت بجز فهای چنین هیچ نیست
نقد ید و دستی بجز از نقره هیچ نیست
آن سیم بارد و رطب است در مفرحات رطوبات فضلی
دفع کند و فرح فزاید و اگر سیم در دهان نگاه دارند دهن خوشبوی
شود و اگر با داروی چشم مزج نمایند تقویت بصر کند و نقره محلول

کند

کتابت و نقاشی توان کرد   در مس که
آنرا بتازی نحاس گویند   در صفات آن
مس سه نوع است سرخ صافی نرم اندام و سرخ
زرد فام و سرخ صلب سیاه فام و هیچ یک از آفتاب
زودتر از مس گرم نشود و دیرتر از مس گرمی رها نکند از
بلیناس مرویست که نحاس مونث طبع است قوه جود
بغیر مینماید و قوة غیر قبول می کند و مطاوعت که
حل و عقد و تطهیر و تکلیس می پذیرد و ملموس معظم بلاد و
اکثر اثاث البیت و الاتی که با آن آلت جواهر نفیس را جلا
میدهند و آلتی که بواسطه آن آلت نقش نگین بلور و امثال
آن می کنند از مس میسازند و مستولی بر مس زهره است
و نزد جمعی زهره نه بلکه مریخ   در کان مس و کیفیت تکوین آن

آن کان مس فراوانست و معادن مشهور آن بلاد است
که مذکور میشود دیار بکر و روم و آذربایجان و سوس اندلس
و سیستان و نیشابور و فرنک و کرمان و بعضی مردمان
بر آنند که کان مس در اندلس نیست و مس مصنوع توتیا را
بآنجا نسبت میکنند بواسطه آنکه در سایر بلاد سه نوبت
مس را بتوتیا برنج میکنند و در اندلس پنج نوبت و آنچه
آنرا محمس میگویند از بلیناس مرویست که ماده
نحاس روبسوی صورت بابها ذهب دارد و بواسطه
مصادفت موانع از لباس ذهبی مایوس شده
و کسوت نحاس قبول کرده   در تمیز اقسام و قیمه
آن نحاس سرخ صافی نرم اندام بهترین اقسام است
و نحاس سخت سیاه فام زبون ترین اقسام و قیمه

مس بلاد

مس در بلادی که از معادن وی بعید است مانند مصر
موازی ضعف قیمه اوست و در بلادی که بمعادن
قریب است مثلا در مصر موازی چهل و هشت
فلس بدرهمی نقره میخرند و در بلاد قریب معادن
موازی صد فلس   در خاصیة آن مس گرم و
خشک است اگر مداومت نمایند بر آنکه طعام
و شراب و خاصه ترشی از ظروف مسی خورند
خورند امراض کبار مانند سرطان و داء الفیل و درد
جگر و سوء المزاج طحال و امثال اینها پیدا شود
و اگر قدری ماست با نمک در ظرفی مسین کنند و سرش
بپوشند و یا ظرفی مسین ماهی بریان کرده گرم بنهند تا
بخار در وی محتبس شود و کل واحد از ایشان بسان سموم در بدن

عمل کنند و اگر مس را بسرکه تر کنند و در جامه نمناک بپوشند
زنگی بر آرد که آن را زنگار گویند و زنگار سبل و جرب
را نافع بود و در مراهم لحوم عفنه را ازاله کند و جراحت
کهنه را اصلاح نماید و بصلاح باز آورد و نحاس
محترق در حرفت کاشی گری و میناگری بکار برند
و در مراهم مستعمل است و زنگار و نحاس محترق
در صنعت اکسیر استعمال میکنند و اگر بمنقاش از نحاس
موازی کناره چشم بکنند دیگر باره مو بر نیاید و اگر مس
تافته در آب فرو زنند همچنان از آن بگریزند و اگر
نظر با آینه مسی در خانه که نور آفتاب در آن خانه افتاده
باشد ازالة القوه کنند و اگر مس محروق مصقول باشد
با شامه تصوع آرد   در ارزیز که

ارزیز بتازی قلعی گویند   در صفات آن ارزیز
از فلزات مشهور مشابه نقره است که بواسطه
سه صفت که در کان عارض آن شده از مرتبه
نقرگی تنزل نموده رخاوت جرم و کراهت رایحه
و صریر عند التحریک و از خردمندان خرده دان
پنهان نیست که رخاوت ارزیز از کثرت زیبق و کراهت
رایحه او از قلت نضج و صریر عند التحریک از تیزی
کبریت است و از جهت تیزی کبریت ارزیز بوده و توتیا
و اکسیریان بر آنند که این صفات ببعضی ادویه ازاله
می توان کرد و چون این صفات زایل گردد نقره
مصنوع حاصل شود اما در مقدمه رساله تقدیم
پذیرفت که تغییر و تبدیل فصول در نوع عقول نیست و ارزیز

ارزیز

سه نوع است بلغاری و فرنگی و چینی بلغاری را
بواسطهٔ آنکه تنگ کرده اند قلعی نواله خوانند
و فرنگی ارزیزی نرم اندام زرد فام است که
بعضی را بصورت ماران ساخته اند و بمهر
سلطان فرنگ نشان کرده اند و بعضی را دیگر بمهر
و این بعضی را زرگران پاره گویند و اگر ارزیز در بلاد
حار در آفتاب بسیار بگذارند بگدازد اما چندانکه در
آفتاب بماند نسوزد و از ارزیز ظروف سازند و بآن
ظروف مس سفید کنند و اگر ارزیز خالص که غیر ارزیز با آن
نیامیخته باشد باتش بگدازند و در رکوی زکاتی [illegible]
نسوزد و مشتری بر ارزیز مستولی است
در کان آن کان ارزیز در سه مکان واقع است شرقی

مرز چین و حدود بلغار و نواحی فرنگ و مادهٔ ارزیز
بسان مادهٔ سیم متوجه صورت و هیئت و بواسطهٔ
کم و بیش کیفیات بحد کمال که اتصال بصورت و هیئت
نمیرسد در تمیز انواع و قیمهٔ آن بهترین انواع
ارزیز ارزیز بلغاریست که از سایر انواع روشن تر و
صافی تر و سفیدترست بعد از آن فرنگی و قیمهٔ رطلی
ارزیز یکماپش درهمی ناصریست در خاصیت
آن ارزیز سرد و خشک است اگر ارزیز بر پشت بندند
کسر باه کند و احتلام باز دارد و اگر با گوشت در
دیگ اندازند گوشت نپزد و اگر صفحهٔ ارزیز در سرکه
ب غورهٔ مصعد بنهند و جرمی که بر روی او بر آید بر خنازیر
و سرطان که براند [illegible] دهان بر می آید بمالند نافع بود و اگر

ارزیز مکلس با روغن بر سوختگیها طلا کنند بینائی بو
از آن عضو بر توان کشید و رایحه آن بکاه
کلس بغایة مضر بود و سفیدهٔ قلعی خون از جراحت
باز دارد و اگر محل گزیدن کژدم طلا کنند نافع باشد

در اسرب فصل اول در صفات آن اسرب

فلزی تیره فام نرم اندامست و از آنست که در
کان نضجی چندان نیافته و زیبقی که مادهٔ اوست مانند
دردی دن شراب درشت بوده و بواسطهٔ درشتی با
بزر را منفعت میکردانند و بسبب نرمی و خامی که کبریت
سست او از ست و گداز اسرب مانند گداز ارزیز
و از اسرب شنگرف سرخ و مرداسنگ زرد و سفیداب
سفید حاصل توان کرد چه اگر اسرب مکلس را آتش یابد

بدهند شنگرف شود و اگر در کوره که از آن گاه کوبند
اسرب از نقره جدا کنند اسرب مرداسنگ گردد
اگر کاورند اسرب در ثفل سرکه نهند بر سطح آن بتدریج
سفیداب تکون یابد چنانچه بر سطح مس زنگار تکون یابد
می یابد و از اسرب مکلس سفیده سازند که از جملهٔ تحفها
که نقاشان استعمال می کنند و همچنانکه نقره جمیع معادن
از اسرب خالی نیست اسرب جمیع معادن از نقره
خالی نیست اگر مقداری آهن با ضعف آن مقدار سرمه
بیامیزند و بگدازند از مجموع اسربی سفید لطیف حاصل
شود و اگر اسرب بگدازند و قدری نوشادر با آن
بیامیزند کدورت اسرب زایل گردد و مانند نقرهٔ سفید و
صافی لطیف شود و زحل را اسرب مستولی است

کان اسرب مانند حرمان
آزاد کان در اکثر مواضع واقع است و چون
توتیا از بخار اسرب تکون می یابد لامحاله ارکان
اسرب خیزد   در تمیز الوانع و قیمت آن احسن
اقسام اسرب اصفهانیست و نوعی که از نقره
میسازند و قیمت دو رطل موازی درمیست
در خاصیت آن اگر صفحه اسرب بر پشت بندند بجهت
بنشاند و احتلام باز دارد و اگر بر ورمی بندند که
آن رطوبت باشد یا با آب سرکه و آب کاسنی بسایند
و بران طلا کنند و رتحلیل پذیرد و شنگرف از جمله آنهاست
که نقاشان بکار می برند و در اصول میناء و مرهمها مستعمل است
واز سفیده اسرب را بر روغن بر موضعی طلا کنند سود مند بود

در مرکب از فلزات و نسبت ایشان
با یکدیگر   موجود اگر معلول علتی نباشد واجب الوجود
بود و الا ممکن الوجود و ممکن الوجود اگر در موضوع باشد عرض
بود و الا جوهر و جوهر اگر قابلیت ندارد که به ابعاد متقاطع
ثلثه و یا قوایم در روی فرض کنند مجرد بود و الا جسم
و جسم اگر مرکب از اجسام مختلفة الطبایع نباشد بسیط و الا مرکب
یا ترکیب اگر مستتبع صورتی نباشد مانند بخار و دخان
یا باشد و آنچه ترکیب و مستتبع با صورت باشد اگر
آن صورت مبدأ حفظ ترکیب و تغذیه و تنمیه و تولید مثل
و اجسام و حرکت ارادی و نطق تواند بود آن مرکب
و اگر از جمله مبدأ نطق تواند بود حیوان دیگر بود و اگر
مبدء احساس و حرکت ارادی تواند بود نبات بود

واگر مبداء تغذیه و تنمیه و تولید نیز تواند جسم معدنی
بود و جسم معدنی چهار قسمست ذایب و حجر و ملح و
کبریت زیرا که جسم معدنی یا قوی الترکیب بود یا
ضعیف الترکیب و قوی الترکیب یا منطرق است یا
غیر منطرق و ضعیف الترکیب یا منحل میشود بمجرد رطوبت
بسهولة مانند شب و زاج یا نمی شود بواسطهٔ دهنیتی که
در وست مانند کبریت و زرنیخ اول قسم اولست
و دوم [illegible] دوم و سیم سیم و چهارم چهارم و مواد اقسام
اربعهٔ مذکوره جوهر آبی اند لیکن آن جوهر آبی
که مادهٔ اجساد ذوایبست آمیخته شده بجوهر ترابی نیز باتش
استوار و بعد از آنکه از طباخ حرارت نضج تام
یافته اگر آن بواسطهٔ [illegible] بر رودت منعقد شده

و بعضی بسبب دهنیتی که دارد غیر منعقد مانده و از
جهت عدم انعقاد این بعضی اجساد ذوایبه قابلیت تطرق
دارند و آن جوهر آبی که مادهٔ احجارست بعد از نضج
بسیار بسبب استیلای یبوست انعقاد یافته و منقلب
شده بجوهر ترابی و بواسطهٔ آنکه در وی هیچ جزو غیر منعقد نمانده
احجار قابلیت تطرق ندارند و چون انعقاد احجار بسبب
یبوست گداخته نمیشود مگر بحیلت بخلاف بعضی منطرقات
که در گداختن آن احتیاج بحیلت نیست و آن جوهر آبی که
مادهٔ املاحست مانند شب و نوشادر بعد از اختلاط بدخان
لطیف کثیر النّاریه بواسطهٔ یبوست انعقاد یافته و منقلب
بجوهر ارضی شده و چون ناریهٔ نوشادر بیشتر از ارضیه و یبوست
باکثر متصعد میشود و آنچه ماده [illegible] جانست اشتمال بر

وکبریت وجهزیه دارد و در قوت بعض اجساد وآب
تمامست بتفصیلی که در مطولات مذکورست و آن جوهر
آبی که مادهٔ کبریتیت بواسطهٔ استیلای حرارت طبخیه
شده باجزاء هوایی و ترابی بوجهی که از امتزاج ایشان دهنیت و
تکون پذیرفته بعد از ان بمصادفت برودت انجماد
یافته و چون سایر اجساد ذایبه مثل زیبق با جوهری مشابه
زیبق می شوند زیبق با مشابه ا و بنابر اجساد ذایبه بود
و بتجربه معلوم شده که زیبق برایحه کبریت منعقد میشود پس
ترکیب ایشان از زیبق و کبریت باشد و بوجوه مختلفه
تا اگر ماده پاک وصافی بود و کبریتی که عاقد وست سفید
وپاک وصافی باشد از امتزاج ایشان نقره تولد کند و اگر در
کبریت قوت صباغت ناریه [illegible] طلا تکون یابد و اگر در وی

قوة محرقه بود نحاس حاصل شود و اگر کبریت پاک و شدید
المخالطه با ماده نبود قلعی موجود شود و اگر کل واحد از کبریت
عاقد و ماده منعقده باجزاء ارضی مخلوط باشد آهن تکون پذیرد
و اگر کبریت عاقد ماده مخلوط منتن و ضعیف بود اسرب
در وجود آید و بواسطهٔ ضعف عاقد انعقاد اسرب محکم و
استوار نیست بدانکه کیمیاگران از ترکیب زیبق و کبریت
جوهری چند میسازند که ایشان را مشابهت تامه با بعضی اجساد
ست چنانچه ظن حاصل میشود که اجساد مذکوره مرکب از
زیبق و کبریت اند لیکن فعل صباغت برتبه فعل طبیعت نمی رسد
و از نجات که شیخ ابی علی بن سینا در کتاب شفا
بیان فرموده که کیمیاگران را درست نیست که قلب حقایق نمایند
قلب حقایق حقیقی و خاصیت [illegible] ان درست و از تغیر کیفیات

ومعالجت مثلا می توانند که سرخی را سرخ تر کنند تا مشابه
طلا شود یا سفید تا مماثل نقره شود و همچنین قادرند که اگر
عیب سیاه رصاص زایل کردانند لیکن قوه عقول
بتغیر و تبدیل فصول نمیرسد   در جواهر لفظ
جوهر که موضوعست بازاء حجر معدنی تخصیص یافته با حجار
شفاف ثمین چنانکه بعض ورد که موضوعست بازاء
شکوفه تخصیص یافته بگلهای متعارفه
درر که آنرا مروارید نیز گویند و بعضی گفته اند که لولو
مخصوص است بمثقب   در صفات آن
مروارید افخر بسیار جواهرست و بعضی بر آنند که از جنس
استخوانست و او بجنب آب نمک منعقد میشود و شاهوار آنکه
سفید صافی براق آبدار است و او باعتبارات مختلفه در

چهار و هم می مانند چنانچه با صعتی و آنچه در غربال پنجم
می مانند که چشمهٔ آن از چشمهٔ عدا وسع است جهل و از
جهل حبات می گزینند و از آن جمله هر دو دانه را که مناسب
باشد بیکدیگر زوجان گویند و آن دانه را که مناسب نباشد
فرد خوانند و حبه عبارت از دانه است که نیم دانگ یا
زیاده باشد و متعارف چنان است که سی و شش دانه در
عقدی می کشند و ازین جمله شش دانه از صدف تراشیده باشد
و تتمه ده دانه اعلی و ده دانه میانه و ده دانه ادنی باشد
و در عمانند بیاز توبر توست و از منسوبات قریست
در معاوضات در و کیفیت تولد آن اگرچه
مغاصات در بسیارست لیکن در حاضر ثمین در موضع قریب
سرندیب که طول آن موضع از جزایر خالدات

و عرض آن درجه است و آنچه در موضعی از نواحی کیش که
طول آن موضع و عرض آن درجه است یافت
میشود و آنچه در محل از توابع بحرین که طول آن
درجه است می باشد و آنچه در نواحی جزیره خارک
میان کیش و بحرین است تکون می یابد قریب است
بدری که از قریب سراندیب استخراج می کنند و دری
از دریای قلزم و در دریای یمن و حجاز استخراج
میکنند بواسطه آنکه آب دار و شفاف و غلطان
نیست عیاری ندارد و هر دری که در اعماق بحار که
خالی از لای باشد و گل آن سیاه نبود تکون می یابد سفید
و شفاف است و آنچه در گل سیاه حاصل میشود سیاه
فام بود و آنچه در قریب سطح آب متکون میشود بواسطه

بحرارت آفتاب زرد فام یا سرخ فام باشد و آنچه
حصول آن در میان لای باشد بسبب وصول ابخره ردیه
از کدورت خالی نیست و اقل بعد مغاصات لآلی چهار
بها و اکثر آن چهل بهاست و هر بهایی باصطلاح غواصان
دو ذراع است و تکون در در صدف حیوانیست صدف
نام که جرم او دو صدف ملتصق و محیط است و این حیوان از
گوشت است با شنجی تا دل سیمرغان برابری می کند و بالوان او
خلطی لزج رقیق مخلوط است و در میان گوشت دو شاخ
و سری برنگ طرف صدف دارد و در سر و ها لی که از غایت
تنگی با دل عاشقان پهلو میزند و شکم او و میان حوصله مر
و از دهان تا حوصله مجرایی و از حوصله تا مخرج فضله مستقیم
دارد و صدفین مذکورتین بر منوال بال مرغان [illegible]

خواهد که بگشاید بگشاید و اگر خواهد که درهم کشد درهم کشد
و بعضی را دندان و بعضی را خرطومی چنان صلب است که
بآن صدف دیگران سوراخ میکند و انواع اصداف را
در اعضا اختلاف است و بعد از ان که اصداف را
از اطراف دریا بیرون آرند بعضی متحرک باشند و بعضی غیر
متحرک و بعضی از متحرک چنان بسرعت حرکت میکند که مرئی
نشود که طیران دارد و اکثر اصداف که در جوف ایشان
لالی غوالی باشد موازی کف دستی معتدل باشند و صدفتین
ایشان بغایت خشن بود و اغلب اصداف کبار را که صلب
از لالی خالی باشد و از معلم اول مرویست که در اقصی فصل
شتا اگر ریاح عاصف اصداف را از میان بحر محیط بجوانب
و اطراف آرند صدفها چون حباب بر محدب آب ایستاده دهن

را بشکافد و از پس تیر باران ابر بهار دارد و ما در جوف او
قطره چند گرد شود و بعضی روایت چنانست که چون تطاول
و استیلای باد شمال دریا آب را در حرکت و اضطراب
آورد و اجزا رشته آبی از آب دریا جدا کرده در سطح هوا
جلوه دهد صدف در طرف که موج اکثر بود دهن باز کند تا در جوف
او مقداری از ان اجزا که لایق بحال او باشد گرد آید پس چون
آنچنانکه رحم نطفه قبول می کند قطره باران نیسان یا مد آب
دریا قبول کند و چند روز در قعر دریا قرار گیرد و بعد از چند
بر سطح دریا استعلا جسته از اول صباح تا هنگام سواد
و در بعضی روایات سوای وقت هوا استنشاق هوا کند از وقت
غروب تا هنگام طلوع آفتاب سر در نقاب آب کشد بعد از
چند روز که بدین شیوه آمد شد کند اجزا مائی که در جوف او

حاصل است منعقد گردد و در قعر دریا قرار گیرد و بقدرت
رب العالمین قطرهٔ ماء مهین در ثمین شود فتبارک الله
احسن الخالقین و جمعی از این که در تو بر توست استدلال
کرده اند برآنکه در ابتداء تولد مانند ارزن خرد است
بعد از آن بتدریج طبقه بر طبقه تکون می یابد و بر خردمندان
پنهان نیست که از صفت مذکوره لازم نمی آید که تکون
در بدین کیفیت بود و محتمل است که طبیعت صدف اقتضا کند
که در منکون در حوصلهٔ او مانند صدف محیط بر او تو بر تو
بود از دو برادران جوهری مرویست که در خزانهٔ الدوله
دانهٔ خرما و دانهٔ زیتون مخزون بود که از مر بکی بضعف
بامر کرده که در آبدار کشته بود و بضعفی دیگر بمقتضای
الآن کما کان بحال خود باقی مانده و علی هذا هر چه در حوصلهٔ صدف

حاصل شود

حاصل شود نه تنها قطرهٔ آب تواند که در خوشاب شود
پس صدف شبیه رست بارد و مانند اشجار در زمین استوار
گردانند و بعضی بر آنند که حیوان مذکور در بین حال
خلقت حیوانی خلع می نماید و کسوت نباتی می
پوشد و پوشیده نیست که حرکت او بعد از استخراج
از بحر چنانچه مذکور شد مکذب این رای است پس بعد از
مدتی که جوهر متحجر در حوصلهٔ صدف نضج تام یافته
بحد کمال و بهار رسید هنگام استخراج او باشد و اگر بعد از
ارتقا بدرجهٔ حسن و بها استخراج آن نکنند مانند میوه که
بعد از اتصال بدرجهٔ کمال بر شاخسار بگذارند طراوت
و نضارت او زایل گردد و او را سطحی ملایم حاصل شود
و اعوجاج لایی بواسطهٔ ناهمواری مکان تکون ایشان فاما

بسبب آنکه مکان تکون ایشان نزدیک صدف مذکوره است
و از تعفن اصداف الوان لالی تغییر پذیر میشود و از
اول ماه نیسان تا آخر ماه ایلول که زمان رسیدن
آفتابست بپانزدهم درجه میزان استخراج اصداف از
عمان توان کرد و بعضی برآنند که در دو ماه استخراج توان
و در باقی سال توان.

در ذکر اصناف و قیمة

آن احسن و اجود اصناف لالی بحسب کمیة کثیر الوزن
کبیرست و بحسب کیفیة نجمی آبدار مشرق مستدیر و بعد
از مستدیر و نجمی تبنی و شلجمی و رنگ تبنی و وردی تاب
و پایدارست و رنگ طاوسی سریع الزوال است
و ادون و انزل اصناف دریست که بواسطه آفتی که
بدان وی رسیده باشد تمام الخلقه نبود و یا بسبب خللی که

در هنگام تکون طباق ماده او بود شبه رنگی رنگ و
صفوة او را متغیر و مکدر گردانیده باشد یا بعلت
تجویف خراب بود یا در میان آن کرمی یا قطره آب
باشد و سعت ثقبه دانه در زمان سابق عیب شمردند چنانچه
دانه فراخ ثقبه را بنصف بها و دانه تنگ ثقبه قیمة
شودند لیکن درین زمان که نوبت دولت ترکان [illegible]
چندان نمی کنند و اگر ثقبه در میانه دانه نباشد یا کج بود
عیب بود و دانه دو دانگی یا چند دانگی مناسب اطراف
را بی زوجی عیب بود چنانچه اگر زوج داشته باشند
دانه زیاده کرده و شاید که مضاعف شود و دانگی
مثقالی را بی زوجی عیب نکنند و اورا واسطه قلاده
سازند و بر زرکان خرزه پس مخفی نیست که قیمة سایر جواهر

بحسب رواج وکساد بازار وقت وبعد کان و
غیر آن تفاوت بسیار دارد وقیمتی که درین رساله ثبت
شده قیمت متوسط میان گرانی وارزانی بحسب
بازار مصر وشام وبغداد ونواحی آن بلاد بدانکه
قیمت ده عقد درکه مقداری هر عقدی سدس مثقالی بود
ونصف وربع دیناری است واگر نصف مثقالی بود
دو دینار واگر نصف وربع مثقالی بود چهار واگر
مثقالی بود ده دینار واگر مثقالی ونصف مثقالی بود
بیست دینار واگر مثقالی ونصف وربع مثقالی بود
وپنج دینار واگر دو مثقال بود سی وپنج دینار واگر دو
مثقال ونصف مثقالی بود پنجاه دینار واگر دو مثقال و
نصف وربع مثقالی بود هفتاد دینار واگر سه مثقال بود هشتاد

دینار

دینار واگر سه مثقال وربع مثقال بود نود دینار واگر سه
مثقال ونصف وربع مثقالی بود صد دینار واگر سه مثقال
ونصف وربع مثقالی بود صد وپنجاه دینار واگر چهار مثقال
بود دویست دینار تا سیصد دینار وقیمت عقد واحد که
چهار مثقال ونصف مثقال باشد چهل دینار است واگر چهار مثقال
ونصف وربع مثقالی بود پنجاه وپنج دینار واگر پنج
مثقال بود شصت وشش دینار واگر پنج مثقال وربع مثقال
بود هفتاد وپنج دینار واگر پنج مثقال ونصف مثقال
بود هشتاد وپنج دینار واگر پنج مثقال ونصف وربع مثقال
بود نود دینار واگر شش مثقال بود صد دینار وقیمت یکدانه
در آبدار مدحرج شفاف که وزن آن یک مثقال بود [illegible]
هفتصد دینار زر است واگر دو عدد از یک جنس مذکور یک

ی

مثقال بود صد دینار و اگر چهار دانگ و مثقالی بود
پنجاه دینار و اگر نصف مثقالی بود بیست دینار و اگر
ثلث مثقالی بود پنج دینار و بعضی گفته اند که یکدانه در
آبدار که وزن آن موازی نیم دانگ باشد چهار دینار
ارزد و اگر نیم دانگ بود هشت دینار و اگر دانگی بود شانزده
دینار و تا دو دانگ بدین قیاس هر مقداری که در وزن
زیاده شود بها دو باره گردد و از دو دانگ
تا دو دانگ و نیم بفزودن چهار یکی قیمت مضاعف شود و دو
که وزن آن موازی دو دانگ و نیم باشد صد و شصت
دینار تا دویست دینار ارزد و بعد از آن هیچ یکی
زیاده گردد و قیمت مضاعف شود و دانه که سه دانگ باشد
چهارصد دینار ارزد و بعد از آن باید که تفاوتی که در وزن

پیدا شود تفاوت بسیار در بها اعتبار کنند و قیمت در
خام و نرخ خام وطاوسی موازی نصف قیمت سفید صافی
و قیمت سیاه خام موازی ثلث قیمت او و قیمت شلجمی و
وقفلی نصف قیمت مدحرج است و قیمت وهلی کمتر از قیمت
زیتونی و قیمت وی کمتر از مدحرج است و قیمت وهلی کمتر از
قیمت قاعده عدسی است و بعضی گفته اند زیاده نیست از
خواجه ابوریحان مرویست که در خزانه سلطان محمود دری از
سه مثقال و دو دانگ مخروطی بود و مقوم ماهر آن را بصد
هزار دینار قیمت نمود و در خزانه سلطان مسعود عقدی از بیست
دانه در شاهوار بود که استادان ماهر در آن روزگار هر
دانه را بمبلغ بیست هزار دینار رشته تقویم کشیدند و از استاد
ابوالقاسم مرویست که در زمانی که ابن الجصاص جوهری قیمت جواهر

امیر المؤمنین معتمد ملک دیکدانه در عهد حج بی مثال از
ازدو مثقال بمبلغ یکصد و پنج دینار قیمت کرده
کفت که اگر این در قیم راجع بودی پانصد دینار
ارزیدی والله اعلم

در خاصیت آن

مروارید بارد و رطب است و خوردن آن مره سودا
را سود دارد و در ترکیب دوا التقویة نماید و اگر خون
از گلو براید باز دارد و چون با داروی چشم بیامیزند
روشنایی چشم را تقویت کند و چشم از درد نگاه دارد
و اگر مسموم در سوده باره و عن گاو بیاشامد نافع بود

در بیان اموری که بدان مضرت آید و کیفیت

جلا و محافظت آن مروارید گرمی آتش بزردی
مایل شود و از گرمی بدن مردم و توقف در محل نمناک

طراوت

طراوت ولطافت او زایل گردد و از بوهای تیز مانند
بوی مشک و کافور و ملاقات با دهان و زبان
رسد و از احکاک با اشیای خشن خراشیده و خسته گردد آن
اصول او دو حرفها و مانند نوشادر و سرکه خورده و لون
شود و تغییر رنگ و صفا در بادر چو صدف طاری
شود یا در آنچه در خارج طاری شود یا ظاهر و باطن او را
متغیر گرداند بحیثیتی که اورا هیچ بریق و لمعان نماند
یا نه قسم اول و دوم بعلاج و اصلاح باز حال صلاح
نیابند و قسم سیوم علاج پذیر بود پس اگر رنگ او بزردی
مایل بود آن زردی را بچند طریق زایل توان کردن یکی
آنکه در را در سینه [illegible] پنهان سازند و سر ببندند و تغییر یابد
تا زمانی که لباس کدورت و صفرت خلع نماید لباس

بیاض

وصفوت لبس کنند طریقی دیگر آنست که دررا با دو
جزو مساوی از قلیه وصابون در کاسه کلین کثیف
موازی دو ساعت باتش غیر مشتعل ضعیف بجوشانند
طریقی دیگر آنکه سه جزو مساوی از کافوری و محلب
مقشر و حیم سحق نموده در یکدیگر بسرشند و دررا دران
گیرند و در ظرفی آهنی نهند و قدری روغن کاو بران
ریزند و باتش ضعیف بجوشانند طریقی دیگر آنست که
دررا بحماض اترج یا سرکه جلا دهند و اگر رنگ در بسرخی
مایل بود سه جزو مساوی از کافور و شب یمانی و اشنان
فارسی در یکدیگر کوفته تیز تازه بسرشند و دررا درمیان
گیرند و آنرا در خمیر گیرند و در تنور نهند تا خمیر پخته شود که حمره
عارضی به بیاض ذاتی انقلاب یابد و اگر تغیر در لون واسطه

زجاجی

رانچه مذکور باشد دررا با مقداری صابون بوره
با آب تنک اندرانی در اندرون ظرفی نهند و قدری آب
بران ریزند و باتش غیر مشتعل بجوشانند و چندانکه
کف برآرد بگیرند و آب تازه کنند پس دررا آب پاک
بشویند که تیرگی بنقا و کدورت بصفا تبدیل یابد
طریقی دیگر آنست که دررا با قدری کافور یا طباشیر در قطعه
کتان بندند و در ظرفی زجاجی که دران قدری روغن
حب المحلب یا قدری روغن زنبق باشد بر آتش ضعیف غیر
مشتعل چندان بگذارند که شمارنده پانزده درهم بشمارد
بعد ازان بیرون آرند و احتیاط کنند اگر نقا کامل
حاصل شده فهو المراد والا فالعمل یعاد و طریقی دیگر آنست که
قیراطی نوشادر و یک حبه بورق و دو حبه زنجار و حبه

قلیه در یکدیگر خرد بکوبند و در ظرفی آهنی کنند و بمقدار
ادویه مذکوره سرکه شراب بران ریزند و بجوشانند
بعد از آن در آب سرد نهند و چندان بگذارند که سرد
شود و بگذارند که آب بآن بپا ببرند و قدری نمک
اندرونی سوده باندرون آن کنند و در کف نرم
سازند و در سراپا در بمالند و چندان بگذارند که زنگ
کدورت از سیما و مرآة اسا را او زایل شود و طریق
دیگر آنست که قطعهٔ دنبه تازه را بقدر دانه در بشکافند
و دانه در را در میان دنبه نهند و دنبه را در خمیر گیرند و در خمیر
در کوزه سفالین نهند و سر کوزه استوار کنند و بآتش
معتدل بپزند و بگذارند تا سرد شود و بعد از آن دانها
بیرون آرند و بکافور در و سند و طریقی دیگر آنست که

دانه را که اپیش دو روز در میانه آرد برنج بگذارند
و اگر در لنگ بود یعنی در سلک نظم راست نیاید
یا سوراخ او بسیار فراخ بود طریق اصلاحش آنست که
دو باره مروارید که در آب و رنگ مناسب او باشد
یا و قطعه صدف آبدار لطیف بقدر ثقبها بتراشند
و بمصطکی مذاب بچسبانند و از محلی دیگر سوراخ کنند و اگر
خواهند که چهره صافی لالی از گرد و کدورت محمی ماند
و رنگ ایشان هیچ گونه تغیر و تبدیل نپذیرد لالی در
شیشه باید کرد و کمران بگچ یا ساروج استوار کنند
و در محلی که نم و گرما بر و استیلا نیابد نهند مشروط بانکه در
هر دو سالی دو نوبت از شیشه بیرون آرند و قریب
ساعتی در بیرون بگذارند . در یاقوت

در صفات آن یاقوت شش نوع است

احمر و اصفر و اسود و ابیض و اخضر که آنرا طاوسی
گویند و کبود زیرا که جوهری بخاری نسبت دخانی دارد
که بعد از تصاریف احوال و سیر بسیار در اطوار
از حضیض نقصان باوج کمال رسیده پلاس خانی را
بلباس یاقوتی تبدیل می نماید یا مصادف حرارت میشود
یا مصادف برودت یا مصادف کیفیتی متوسط میان
ایشان و حرارت یا شدیدست یا غیر شدید و برودت
یا قویست یا ضعیف و کیفیت متوسط یا مایل بحرارتست
یا به برودت متکون از قسم اول نوع اول است و از
دوم دوم و از سیوم سیوم و از چهارم چهارم و از
پنجم پنجم و از ششم ششم نوع اول شش صنف است وردی ارغوانی

و بهرمانی و لحمی و سماقی و رمانی سرخی بهرمانی مایل بزردی
و سرخی و زردی بسفیدی و از آن سماقی بسیاهی و بهرمان
نام گلی است هندی در غایت طراوت و درخشندگی که
رنگ آن متوسطاست میان نه حمرت حمرۀ نارد
سرخی و دانۀ انار و بعضی برآنند که بهرمان شکوفۀ قرطم
و نوع دوم سه صنف است مشمشی و نارنجی و کاهی
و نوع سیوم و پنجم هر یک صنف است و نوع چهارم دو
صنف است شدید البیاض کثیر الشعاع ضعیف البیاض
قلیل الشعاع و این صنف اثقل از صنف اول و اول و ادون
و انزل از سایر اصناف یواقیت است و نوع ششم
چهار صنف است ازرق و لاجوردی و نیلی و زیتی و در
تحت هر یک ازین اصناف بحسب قوت و ضعف الوان

با بهاء و بهی اند اگر قاطعی ملاقی ایشان نمی شود و بجد
کمال که اتصال بصورت ذهبی است می رسند و اگر قاطعی
ملاقی میشود بر حسب اقتضاء آن صورت جنسی دیگر از
اجناس ذاتیات قبول می کنند هم چنین مرد بسیاری
از احجار متوجه صورت با قیمت یاقوتی اند اگر صارفی
مصادف نشد بغایت حسن و بها رسیده در سلک انواع
یواقیت منخرط می گردند و اگر صارفی مصادف شد
متحلی بحلیه جنسی دیگر از اجناس احجار میشوند و یاقوت از منسوبات
آفتابست   در کان یاقوت و زمان تکون آن در
جزیره ساحران که صحت آن موازی شصت و دو فرسخ
در شصت و دو فرسخ و بعد [illegible] جزیره سراندیب
قریب چهل فرسخ کوهی با عظمت و شکوه واقع که

ژاهون می گویند و این کوه از غایت ارتفاع بدرجه رسیده
که قلها بر برجهای گنبد فیروزه سرافرازی می کند و از اتساع
و انبساط بمرتبه که فسحت میدان او با عرصه جو و کریبان
برابری می نماید باز بلند پرواز اندیشه بغیر از آن نمی تواند
گرد دیده و پیک جهان گرد نظر گرد اطراف آن نمی
تواند   در هیچ حال کسی بر اعالی آن چون فکر عالی در
جهانی عبور نکرده و نشان قدم رونده بر کمرگاه آن مانند
نقش عنقا در دل سیمرغ با سیما صورت نبسته   کوهی فوق
فرق قله پایه اوست   سپهر لاجوردی سایه اوست
کجا اندیشه گردد در پیش لنگ   کجی آید نظر را پای بر سنگ
بقدر چون چرخ اطلس [illegible]   [illegible] ساخت اطلس نگار را
و کیفیت آن جمهور مردمان مشهور است که چون خلیفه خطه خاک سکان خود

و تغیر اوصاف او او کثر الاختلاف متعددست
و بعضی مردمان یاقوت را بچهار قسم تقسیم کرده اند احمر
و اصفر و اکهب و ابیض طاوسی و کبود را از انواع
اکهب شمرده اند و یاقوت همه سنگها بخراشد غیر
عقیق و الماس و از هیچ کدام خراشیده نشود غیر الماس و
یاقوت را لمعانی هست که از جواهر غیر لعل بدخشان
آن لمعان ندارد و از دیگر سنگها سنگین ترست و در دهان
سرد نماید و یاقوت احمر در اندرون آتش سفید نماید و چون
بیرون آید برنگ خود بود و اگر یاقوت را بشکل معین
شکل مربع و یا مدور و یا مسدس یا مکعب تراشیده باشند
مصنوع خوانند و اگر در شکل آن تصرفی نکرده باشند
عجمی گویند و اشباه یاقوت احمر شش جوهرست لعل و

بجاده و بنفش و کرکند و کرکهن و گوهر کرکند جوهری
احمر تیره است و کرکهن جوهریست سرخ رنگ سیاه فام
که در آفتاب شفاف نماید و گوهر سنگیست که برنگ
هر یک از انواع یواقیت می باشد و چون جلا دارد اشباه
یاقوت است گاه گاه میان ایشان اشتباه می افتد
و فرق میانه یاقوت و لعل و بجاده بعد ازین معلوم شود و
نیز یاقوت از باقی اشباه آنست که یاقوت ایشان را بخراشد
و از ایشان اثقل بود و تاب نار دارد و بعضی در آتش متغیر
نشود و پایدارست بخلاف بعضی و گاه گاه میان بلور و
انواع یاقوت سفید اشتباه می افتد و تمیز میانه ایشان
آنست که یاقوت از بلور اصلب و اثقل است از ارسطاطالیس حکیم
مرویست که همچنان که مواد و اسباب متوجه صورت

بابها و بهی اند اگر قاطعی ملاقی ایشان نمی شود و بعد
کمال کرا اتصال بصورت ذهبی است میرسند و اگر قاطعی
ملاقی میشود بر حسب اقتضا آن صورت جنسی دیگر از
اجناس ذاتیات قبول می کنند هم چنین مراد بسیاری
از احجار متوجه صورت یاقوتیت یاقوتی اند اگر صارفی
مصادف نشد بغایت حسن بجا رسیده در سلک انواع
یواقیت منخرط می گردند و اگر صارفی مصادف شد
منحل بحلیه جنسی دیگر از اجناس احجار میشوند و یاقوت از منسوبات
آفتابست   در کان یاقوت و زمان تکون آن در
جزیره ساحران که تحت آن موازی شصت و دو فرسخ
در شصت و دو فرسخ و بعد [illegible] از جزیره سراندیب
قریب چهل فرسخ است کوهی بعظمت و شکوه واقع که

را حون می گویند و این کوه از غایت ارتفاع بدرجه
که قلها بر رجا کنند فیروزه سراوازی می کنند و از اتساع
و انبساط بمرتبه که فسحت میدان او با عرصه جو و گریبان
برابری می نماید باز بلند پرواز اندیشه بفر از آن نمی تواند
گردید و پیک جهان گرد نظر گرد اطراف آن نمی
تواند   در هیچ حال کسی بر اعالی آن چون فکر مال
جمالی عبور نکرده و نشان قدم رونده بر کمرگاه آن مانند
نقش وفا در دل سیمبران یا سیما صورت نیسته   تو کوهی فوق
فرق فلک پایه اوست   سپهر لاجوردی سایه اوست
کهی اندیشه گردد در پیش لنگ   کهی آید نظر را پای بر سنگ
بقدر چون اطلس [illegible]   طبع ساخته اطلس را
و کیهان جمهور مردمان مشهور است که چون خلیفه خطه خاک سکان مسجود

افلاک معلم ملأ اعلی متعلم علم آدم الاسما حاصل کارخانهٔ کون و
مکان واسطهٔ جامع عقد جهان شعران گهر هم کدر لعن وهم
صفی هم محک وهم زر وهم صیرفی صاحب عهد وفی
ابو البشر آدم صفی صلوة الرحمن علیه را از دار الامان جنان
بدار الابتلا جهان فانی فرستادند کوه راهون محط
ونزول شد و در سلک سنگ ریزه کوه مذکور انواع یواقیت
منخرط و مندرج است پس هنگامی که ملک موکل باران شمشیر
آتش آهنگ برق حمایل کرده بر باره کوه پیکر باد بر
ابر نشینند و کبر گاه رعد نعره کوقهٔ زنگان فتح بر فلک رسد
پیکر کوه راهون تیر باران کند استیلا سیلاب سنگ ریزه
را از دره کوه بحضیض دشت آرد و در سلک پاره های سنگ
یواقیت زنگار رنگ مندرج بود لیکن ازین نوع عین الکحل

بر ماحصیب حسن و جمال ایشان کشیده باشند و از خم
خانهٔ صبغة الله که پیما وران یکرنگ میشود رنگها مختلف
ایشان را متحد و بی اختلاف ساخته بعد از آن چون دست یاری
صیقل و جلا زنگ کدورت از سیماء مرآة آسا ایشان
بزداید هر بعض را رنگی ظاهر شود و در همین جزیره انواع
یواقیت میان لای می باشد لیکن جلی از لای علی است و در
تاریخ سنه تسع و ستین و ثمانمایه هجریه در شرقی قریه طراز
اقلیم ثالث که طول آن از جزایر خالدات … و عرض آن
درجه است و از مدینهٔ طیبهٔ مصر و قاهره یا بیجا
نیم روز راه است کانی یافتند و کیفیت وجدان آن
چنان بود که درویشی محمد عارف نام در قریهٔ طراز ساکن
بود و از کان مذکور یواقیت صغار التقاط می نمود کسی را

بران اطلاع نبود در تاریخ مذکور یاقوت احمر کبیر بلا
و بمبلغ سیصد دینار فروخت خبر بسلطان زمان
رسید و سلطان از درویش صورت حال تحقیق نموده کان
مذکور را محوط ساخت و بران موکلی گماشت بعضی
مردمان برانند که در چهار موضع از هندوستان
غیر کوه زامون کان یاقوت هست میان فرضه راه
سراندیب و اول ولایت جولو حدود بنجاول و نوا
سیلان و حدود نیلگران بعضی حکما گفته اند که ماده یاقوت
بعد از هزار سال که در اطوار سیر می کند رنگ میگیرد و
و بچهار هزار سال مصوره یاقوت اتصال می یابد والعهدة
علی من قال در تمیز اصناف یاقوت
و قیمت آن یاقوت

وبعضی ترجیح بهرمانی بر رمانی بعد از ایشان طمی
پس سماقی پس ارغوانی و اعلی یواقیت زرد
مشمشی است بعد از ان نارنجی پس کاهی و احسن اصناف
کبود لاجوردی نیلیست و ادون آن از زرقی نیلی و
قطعه یاقوت رمانی یا بهرمانی شفاف صافی که وزن
آن تسوی باشد سه دینار ارزد و اگر نیم دانگ بود هفت
دینار تا ده دینار و اگر سه تسو بود بیست دینار و اگر
دانگی باشد پنجاه دینار و اگر دو دانگ باشد صد
دینار و اگر نیم مثقال بود دویست دینار و اگر چهار
دانگ بود سیصد دینار و اگر پنج دانگ بود هفتصد
دینار و اگر یک مثقال باشد هزار دینار هر کدام از این
اقسام که ممرج باشد قیمت آن مضاعف شود و خواجه

ابوریحان بر آنست که قطعهٔ یاقوت بهرمانی یا
رمانی ممسوح عالی که از معایب خالی بود موازی پنج
هزار دینار ارزد و هرچه ازین مقدار زیاده باشد قیمت
آن از ترتیب بیرون رود و قیمت طلی نصف و قیمت
ارغوانی ثلث و قیمت طاوسی عشر قیمت رمانی است و قطعهٔ
یاقوت زرد آبدار شفاف خالی از عیوب که موازی
مثقالی باشد پنجاه دینار ارزد و دیگر انواع را همین
دستور قیمت کنند غیر یاقوت سفید که بقیمت بلور بود و
تفاوت قیمت اصناف بحسب جوده و رداءت
اوصاف بر خردمندان جوهرشناس التباس ندارد و از
ثقات مرویست که بختیشوع طبیب کفچهٔ از یاقوت
مجلس عالی امیرالمومنین متوکل ساخت امیر مشار الیه کیفیت حصول

آن از بختیشوع پرسید او گفت که پدرم علاج زبیده
خاتون زن هارون الرشید کرد و بعد از آن که مشار الیها
لباس صحت پوشید این کفچه با قدحی که هردو را بسیصد هزار
دینار خریده بود بوی بخشید و گویند پیالهٔ از یاقوت
بمبلغ هفت هزار دینار نیشابوری در غزنین فروختند
از خواجه ابوریحان مرویست که در خوارزم دستهٔ
کاردی از یاقوت سرخ بود چنانچه اگر میان آن از درست
گرفتندی از هر دو جانب کنارها از آن پیدا بودی

در خاصیت آن یاقوت احمر و اصفر

گرم و خشکند و یاقوت اسود و کبود سرد و خشک و یا
قوت ابیض سرد و تر و یاقوت اخضر قریب باعتدال
اگر یاقوت را زیر کام در دهن نگاه دارند ولا [illegible]

آثار

وا دوده از دل زایل کند و حرارت غریزی برافروزد
و تشنگی بنشاند و در مفرح حرارت و نشاط بیفزاید و
بخلان دل را سود دارد که شرح آن توان داد و قوت بدن
زیاده کند و خون صافی گرداند تا بجدی که گفته اند که
اگر برده به بندند خون او دیرتر فسرده شود و سموم
را سود دارد و اگر با خود نگاه دارند از طاعون و برق
و صاعقه ایمن بوده در نظر مردمان با عزت و شکوه باشد
و خواص نوع اعلی قوی بود و الاحتلام بالاصفر منع الاحتلام

در معایب یاقوت و علاج آن

بقدر امکان در یاقوت پنج گونه عیب می باشد شبه
شقیق که آنرا شعره گویند دوم آن است که چون
که قوت خورده شده باشد بر مثال چوب پوسیده

و این دو قسم باصلاح باز حال صلاح نیابند سیم
آنست که بر یاقوت نقطها سیاه مانند دانه
سپندان بود و اصلاح این قسم بآنست که یاقوت را
بر آتش عرض کنند اگر نقطها زایل شود فهو المراد و اگر
زایل نشود یاقوت را سوراخ کنند چنانچه ثقبه بر
روی نقطه باشد چهارم آنکه در میان یاقوت
فرجه بود که در آن فرجه گردی یا قطره آب یا مقداری هوا
یا قدری تر آب باشد و اصلاح این قسم منحصر است در آنکه
یاقوت را سوراخ کنند بوجهی که ثقب بفرجه رسد
و آنچه در فرجه بود بیرون آرند پنجم شبه کدورتیست که
در حین تکون بر گرد یاقوت می نشیند و رنگ صفوت
او را متغیر و مکدر می گرداند چنانچه در فصل دوم تقدیم یافت

وطریق اصلاح این قسم آنست که سنگ ریزه سوده
را در آب حل نموده بسراپای یاقوت بمالند بشرط
آنکه سنگ ریزه از نواحی سراندیب باشد و یاقوت
در کوره نهند و دم می دمند تا زمانی که کدورت
بصفا تبدیل یابد و اقل زمان گذاشتن یاقوت در کوره
آتش یک ساعت و اکثر شش ساعت است و اگر
یاقوت را از کوره بیرون آرند و نقاء کامل حاصل
نشده باشد در همان مرتبه بماند و دیگر باره آتش
بوی سودمند نبوده و رنگ او تغییر نپذیرد و اگر یاقوت کبود
بزردی مایل باشد و آنرا در آتش غیر مشتعل اندازند زردی
او زوال شود لیکن اگر زیاده در آتش بماند سفید شود و همچنین
یاقوت زرد اگر دیرگاه در آتش بگذارند سفید شود

ازمعلم

از معلم اول مرویست که یاقوت سرخ را آرایش
حسن و بها بیفزاید و اگر بر چهره وی خال آل باشد
منبسط شود و اگر خال سیاه باشد تباه گردد
وطریق جلاء یاقوت آنست که جزع یمانی را بسوزند
چندانکه مشابه آهک شود بعد از آن در آب بسایند
و یاقوت را بران بر روی صفحه مس بمالند که جلا یابد و
پر طراوت شود   در زمرد و فصل اول در
صفات آن زمرد بحسب رنگ منقسم میشود به ذبابی و
ریحانی و سلقی و زنگاری و کراثی و آسی و صابونی
ذبابی زمرد سبز آبدار شفافست که در غایت طراوت
و خوش رنگ بی آنکه مایل برنگ دیگر بود و شبیه برنگ مگسی سبز
که گاه گاه در میان گیاه می باشد و ریحانی زمردی

سبز روشنست برنگ برگ ریحان و سلقی زمردی
سبز سیر است برنگ برگ سلق و زنگاری زمردیست
زنگاری رنگ و کراثی زمردی برنگ گندنا و آسی زمردی
برنگ برگ مورد و صابونی زمردی سفید تیره برنگ
صابون و بعضی برآنند که صابون اسم معدنیست و
بجهت کدورت و صفوت منقسم میشود بصیقلی و ظلمانی
صیقلی زمردیست که از غایت صفا جوهر مانند آینه صیقل
کرده بود در و توان دید و ظلمانی زمردیست که بر
خلاف صیقلی بود و خفت وزن و سرعت انکسار و سپیدیت
نعومت و عدم مصابرت بر نار از جمله صفات و علامات
که زمرد باین علامات امتیاز می یابد و مینا و سنگهای دیگر
باو مشتبه میشود و تمیز زمرد از یشب و لعل بر مینا بجلا توان

کرد

کرد چه مینا بسفال جدید صلایه کرده جلا می گیرد و
یشب و لعل بمارقشیشا بخلاف زمرد که باینها جلا
نمی پذیرد و زمرد مستطیل مجوف را قصبه گویند و گاه
باشد که چند قطعه زمرد بر روی صفحهٔ مینا بایکدیگر وصل
کنند و آن صفحه را استر خوانند و از کوکب عطارد
بر زمرد مستولیست   درکان زمرد و کیفیت
تکون آن در آخر مدینهٔ اسوان از اعمال قوص از بلاد مصر کوهیست
طول آن زنجایه خالداتست   و عرض آن درجهٔ
کوهی چون اندیشهٔ بی دولتان پست پایه واقعست
و چند محل از آن کوه مکان تکون زمردست و چون حفر کان
زمرد کنند طلق مستخرج شود و بعد از آن خاک سرخ پدید آید
و در میانهٔ آن طلق رخو التركیب باشد که بآن طلق زمرد

زمرد و جسمی آمیخته بود و بعد از ان بزمرد نفیس رسند
و اگر خاک آن موضع به بیزند در میانهٔ آن ریزها از زمرد
بیابند که کاهش خردلی بود و در اغراض جواهر را
صابونی بکار می آید و ازین جهت آنرا زمرد عربی
گویند از بلیناس حکیم مرویست که آن جوهرهایی که ماده
زمردست بواسطهٔ توجه صورهٔ یاقوتیه یاقوت احمر رسیح
میشود بعد از ان بسبب مصادفت برودت اجزا
وی متکاثف می گردد و اندرون وسیاه میشود باجزا
برد و استیلا می یابد در رنگ بیرون و اندرون تو سبیل
خلط اجزا ظاهر و باطن با یکدیگر مزج می کنند و از امتزاج
ایشان خضرت تولد می یابد در زیر نوا
زمرد و قیمه آن احسن انواع زمرد ذبابیست چه او جامع خواص

جنس زمردست بلکه انواع دیگرا قیمتی و خاصیتی چندان نیست
بعد از ذبابی ریحانی و ادون انواع زمرد زمرد صابونی
و قطعهٔ زمرد ذبابی ممسوح عالی که از عیب خالی باشد وزن دو
آن درمی بود موازی پنجاه دینار زرد و اگر سه درم بود قیمت
دینار و اگر پنج درم بود هزار دینار و قیمت ریحانی ربع و
صابونی نصف سدس قیمهٔ ذبابیست و قیمت سایر انواع
متوسطاست میان قیمت ریحانی و صابونی و زمرد را
نقصانی چندان ندارد بخلاف سایر جواهر از قاضی معین الدین
نامی که مشرف معادن زمرد بود مرویست که در معدن
آن معدن شاد میگوید قطعهٔ زمرد سلقی در میان یافتند در زمان
اسفنج شکسته شد گو آنرا وزن نمودند [illegible]
و در شب قطعهٔ مذکوره قطعهٔ زمرد ذبابی عالی [illegible]

حسن اوراق

بود وهم از وی مرویست که قطعهٔ زمرد ریحانی با قیمت که
بعد از حک وجلا دوازده مثقال بود وجوهریان قیمت آن سی
هزار درهم در سلک تقویم کشیدند وگویند خلیفهٔ ذو فنون
مامون پسر هارون الرشید یکی زمرد از دو مثقال بیش بسی
هزار دینار خرید از خواجه ریحان مرویست که پادشاه با شوکت و
جاه خوارزمشاه قدحی زمرد بمقدار پله ترازو داشت

درخاصیت آن فرح زمرد از فرح مروارید

ابرد واین است اگر دانگی زمرد سوده در مفرح ها بمسموم
دهند از سم خلاص یابد بی آنکه در پوست وموی او نقصان
واقع شود واگر قطعهٔ زمرد با خود نگاه دارند دل تقویت نماید
واز صرع وخواب پریشان بدن ایمنی بخشد ومعده را تقویت
بود وحیوانات ذوات السموم از حامل آن اجتناب نمایند

فاما بدین جهت قلادهٔ زمرد در گردن اطفال حکما می بندند
وجابر بن حیان در کتاب مرجان یاد کرده که افعی
بلوطی نظر بر زمرد کند فی الحال کور گردد ولیکن از خواجه ریحان
مرویست که پادشاه وجاه خوارزمشاه عقدی زمرد در گردن
افعی کرد و مدت یکسال در سله محبوس داشت وبعد از آن رها
کرد وهیچ خللی در چشم او نبود

در معایب زمرد و ظاهر

ترین عیوب زمرد اختلاف رنگ است وبعضی گفته اند که بد ترین
عیوب آن عیب است که آنرا باصطلاح حکاکان سوختگی گویند
عیبی دیگر آن است که جوهری غریب مانند ریگ یا خاک
با وی آمیخته بود ویا لکه از ظلمت بر وی نشسته باشد و چون
اکثر افراد زمرد مستوی الشکل ومسوحت اگر قطعهٔ مجوف
بود ومسوح نباشد عیب بود وبعضی جوهریان تغییر را که شبکه

که قطعات زمرد از آن خالی باشد عیب می شمرند و اگر بعضی
زمرد اندکی بسفیدی باشد بسان نمک قدری پیل را
با روغن خوش بسایند و دران بمالند تا پیدا شود و طریق
جلاء زمرد آنست که آنرا بجلاء یاقوت جلا دهند بر چرخ
مس بعد از آنکه از پر چرخ اسرب نرم کرده باشند

در زبرجد فصل اول در صفات آن حکیم ابونصر
فارابی و بسیاری از حکیمان برآنند که زبرجد معرب لفظ
زمردست و جنسی علی حده نیست و بعضی بر آن رفته‌اند که
جنسی علی حده است که از زمرد الطف است و اصفی و
اشف و در تحت آن سه نوع مندرجست زبرجد شدید الخضرة
زبرجد ضعیف الخضرة زبرجد معتدل الخضرة

در کان زبرجد و گفته‌اند که کان زبرجد همان کان زمرد و همانا

ماده

ماده زبرجد را بواسطه ضعف حرارت یعنی در جرم او
نقصانی در رنگ پیدا میشود و هنوز خلعت زمردی
نپوشیده کسوت زبرجدی می پوشد تیفاشی برآنست که
در زمان وی اصلا زبرجد در معدن پیدا نشده و هر که از زبرجد
در میان است که از جاها اقلیم که در ثغر اسکندریه
از اقلیم ثالث واقع است و طول آن از جزایر خالدات
و عرض آن … درجه است استخراج میکنند و در آن زمان
برآنند که از بقیه گنجهاء ذوالقرنین است و پوشیده نیست که
این کلام موافق قول بعضی است که گفته اند که در اثناء آنکه سلطان
عظیم الشان گیتی ستان جامع ریاستین اسکندر ذوالقرنین
در طلب آب حیوة در اثنای ظلمات قطع میکرد به وادی رسید
چون دیده‌ وی نور از روشنی در آن هوا اثری نبود در جهان

نظر را از جوانب و اطراف آن خبری نه طاوس

زرین بال آفتاب مانند عنقا ناپیدا گشته و زاغ سیاه

فام ظلام بالها فرو گذاشته در اثنای آن پیدا ناپیدا

بمیان لشکر سکندر آوازه افتاد که سنگ ریزهٔ این وادی

حصباء الندامه است کسی که جیب حرص ازین سنگ ریزه پر

کند شاخ امیدش میوهٔ ندامت بار آورد و کسی که دامن همت

بر آن نیالاید و اعراض کند آخر الامر جام تمنی شربت پشیمانی

نوش کند بعضی لشکریان چندی از آن برداشتند و بعضی

بگذاشتند چون از ظلمات خلاص یافتند و از پرتو آفتاب اطراف و

اکناف جهان چون از نور معرفت دل عارفان روشن گشت

راه آوردند احتیاط کردند زبرجد بود کسی که را داور دست

حسرت بر سر زد و کسی که داشت بر قلت تحصیل تاسف خورد و از جمله

[illegible]

زبرجد را حصباء الندامه گویند

انواع زبرجد و قیمت آن حسن اشیاء انواع زبرجد زبرجد ذبابی

معتدل الخضرت است خاصه که آبدار و شفاف و بطی و

باشد و قیمت درمی از چنین زبرجد پنج شش دینار در معرض تقویم

می آورند در خاصیت چون حکماء سابق زبرجد

حبشی علی حده منفرد و اند خاصیت آن بیان نکرده اند و بعضی

متاخران بر آنند که اکثار نظر بوی تقویت بصر میکند

در الماس فصل اول در صفات آن الماس هفت نوع

سفید شفاف مانند آبگینه و نوعی دیگر که سفیدی وی

مایل بزردیست و سبز و سرخ و سیاه و آتشی و دو نوع

اول ازین انواع کثیر و مستفیض اند بخلاف سایر انواع

و الماس آتشی بغایة نادر الوجود است بلکه اکثر افراد الماس را

اضلاع بوده و چون بر سندان نهند و خایسک بر وی زنند شکسته
نشود بلکه در سندان فرو رود و طریق شکستن الماس آنست که
در میان سرب نهند و مطرقه بر سرب زنند که الماس
در میان آن شکسته شود و بعضی برآنند که الماس را بقدری
شمع گیرند و در میان نی نهند و مطرقه از رصاص بر سر نی
بهوای زنند یا الماس را در میان نی نهند و چوبی
صلب بر سر نی زنند الماس شکسته شود و جمعی برآنند که
سرب بر روی سندان از برای آن می نهند که
الماس از سندان نجهد و اگر بجای سرب قطعهٔ پارهٔ کاغذ
بنهند همین فایده حاصل شود و الماس را با طلا علاقهٔ طبیعی هست چنانچه اگر
ملاقی طلا شود در وی آویزد و خرده‌های زر را باو چینند و کیمیاگران را با الماس
میلی قریب است بحیثیتی که بزبان می چسبند و نمی‌توان آنرا کندن

تیفاشی

تیفاشی از تجار صاحب اعتبار روایت کرده که قسمی
از الماس را اضوا مختلف الالوان است چنانچه اضواء آن
در سطح جسمی قابل ضوء که مقابل او باشد بسان قوس قزح ظاهر
میشود و حکام هند این قسم را بغایت عزیز میدارند و با آن
تزیین خواتین میکنند و نمیگذارند که از بلاد هندوستان بیرون
برند و فرق میان الماس و اشباه الماس این است که
الماس در نار پایدار بود و اشباه را تاب نار نباشد و طلا
منسوب به آفتاب است

در کان الماس و کیفیت

تکون آن در کوهی از ناحیهٔ شرقی کشور هندوستان دره
واقع است که مقعر آن دره از شدت علو با مقعر افلاک
دعوی مماست میکنند و قعر آن از غایت پستی با مرکز خاک لاف همسری
و پستی میزند فکر عمیق بعمق آن نمی رسد و نظر دقیق در اطراف

وجوانب آن قدم می لغزد و قعر دره مذکوره کان
الماس است و در اندرون و نواحی آن ماران
آتش فعل متوطن اند که بیک حمله بلکه بیک نظر چنانچه
در کتب طبی یاد کرده اند خاک وجود حیوانرا بر باد میدهند
چون بواسطه خشونت مزاج متوطنان و ملاست معبر
وصول تا بجا میسر نیست وصلها گوشت باندرون دره
می اندازند و قطعها الماس تا بنها می چسبد و مرغان
بیل اتخاذ از آتش صعود که دران سرزمین نشیمن دارند استخراج
لحوم می نمایند و دران نواحی میخورند و قطعها [illegible]
وجمعی که موکل کان مذکوراند بعد تفحص و تفتیش قطعهای
الماس خسیس و نفیس دران نواحی می یابند و اکثر آنچه می یابند
بمقدار جزولیست یا مقدار جوی و قطعه کبیر نادر می افتد و بعضی

برآنند که الماس در کان یاقوت تکون می یابد زیرا که بلیناس
مرویست که الماس حجری ذهبی است و بعضی برآنند که
ماده که توجه بصورت پایه ذهب دارد و اگر بواسطه [illegible]
غیر مفرط انعقاد یابد در حالتی که مقارن حلاوت تا طلا
شود

در ذکر اقسام الماس و قیمت آن احسن اقسام

الماس آن است که چون در اخگر گرم کنند و در آب سرد
فرو برند سفید و بطراوت نماید یا بر کنار ماده روی
موم بخشند و در برابر آفتاب بکر و اندرو رنگ لسان قوس قزح
و بعضی برآنند که زیتی از سایر انواع اعلاست و قیمت الماس
نفیس مساوی قیمت یاقوت احمرست و بعضی گفته اند که قیمت قطعه
که بوزن قیراطی بود دو دینارست از ابو یعقوب اسحق
کندی که مترجم مسالک حکمت روایت کرده اند که درخا

مثقال یزه الماس در دار العیار ربعه بمبلغ هشتاد دینار
و در حالة ارزانی یازده دینار میفروختند و هم از وی
روایت کرده اند که اگر قطعه کبیر یافت شود که موازی هم
مثقال بود قیمة آن چهار پنج برابر قیمة قطعهای صغیر بود که بوزن
آن باشند

در خاصیة آن الماس بارد و یابس است

در درجه رابعه و خوردن آن اگر اندکی باشد مهلک بود و اگر قطعه
الماس با خود نگاه دارند از صاعقه ایمن باشند و اگر بر اطفال
بندند از صرع محفوظ مانند و نیک خو شوند و اگر الماس
سوده را با داروی دندان ممزوج نموده در دندان مالند زنگ
دندان را بالکلیه ازاله کند و اگر بر شکم بندند درد شکم و فساد
معده را نافع بود و اگر قدری الماس بر سر مثقبه استوار کنند
بان سوراخ احجار صلب که آهن و فولاد بدان کارگر نیست توان کرد و الله اعلم

در عین الهر فصل اول در صفات آن

عین الهر جوهری مشرق آبدار شفاف با طراوت است که در
وی نقطه مایل بزرقه مرئی میشود که مقدار وی و رنگ نقطه
مذکوره قریب است بمقدار و رنگ ناظر گربه که محل نور
و اگر جوهر مذکور را بجانبی تحریک کنند نقطه مذکوره بر خلاف
آن جانب حرکت کند مثلا اگر جوهر را بجانب یمین تحریک کنند نقطه
بجانب یسار حرکت کند و اگر روشنی وی قندیل موج در او هم
شود و هر چند روشنی قوی بود موج آب مذکوره حرکت
او اظهر و اجلی باشد و ضوء از وی منعکس میشود بجسمی قابل انضا
که مقابل او باشد چنانچه از آینه و اگر عین الهر شکسته شود
در هر جزوی از اجزا او نقطه بصفت مذکوره ظاهر گردد
در کان آن بعضی گفته اند که کان عین الهر کان

یاقوتست و او جوهری یاقوتیست یعنی ماده او توجه
بانخراط در سلک انواع یواقیت داشت و بواسطه
عوارضی که مصادف او شده باشد از صورت
یاقوتی منصرف گشته و غالب بر رطوبت
ورتمیز اقسام و قیمت آن هرچند عین الهر سفید تر و شفاف تر
باشد و نقطه مذکوره در وی اظهر و اجلی بود و حرکت
مائیه او اسرع و اکثر بود و احسن و اشرف باشد و حسن
شکل و کبر حجم بقیاس سایر جواهر موجب فضیلت و ازدیاد
قیمت ویست و قیمت عین الهر بعکس سایر جواهر در
بلاد هند که قریب معدن اوست اضعاف قیمت
ویست در بلاد عرب که از معدن وی بعیدست و
گویند که در بعضی بلاد هند که قریب معبرست این حجر را [illegible]

تیفاشی از بعضی تجار

تیفاشی از بعضی تجار روایت کرده که قطعه عین الهر در
بلاد مغرب بمبلغ یکصد و پنجاه دینار فروختند که
در بلاد عرب بعشر این قیمت نخرند چه اعراب موازی
مثقالی یاقوت از پنج شش دینار بیش نخرند و حکایت کرده اند که
شخصی اسمعیل نام از عدن یمن متوفی شد و در متروکات
وی کیسه یافتند که دران کیسه نگینی عین الهر بود در غایت
خوبی و کاغذی در کیسه بود که بران نوشته بودند که
این نگین در معبر بمبلغ هفتصد فیل خریده اند و هر فیلی صد و
پنج دینار ملکیست و هر دیناری ملکی دیناری و ربع دینار
مصریست و نگین مذکور را بهفت هزار دینار و درهم ازکیسه
خریده شد

در خاصیت آن از تیفاشی مرویست که
ذکر عین الهر در کتب قدما نیست همانا جدید الظهورست

واجماع جوهریان بران است که حامل ان از چشم زخم محفوظ است
و هندیان برانند که عین الهر جامع خواص یاقوت بهرمانیست
واختصاص بخواص دیگر دارد و مثل اگر حال صاحب [illegible]ان
نمی پذیرد و انچه آن البقیه بسیار بحرند در لعل فصل
اول در صفات لعل چهار نوع است سرخ و زرد
و بنفش و سبز که مشابه زمرد بود و گاه باشد که از قطعه
پاره سرخ بود و پاره زرد و لعل سرخ هشت صنف است
اکثر رنگی و پیازکی و وردی و لحمی و عنابی و بیضی و اورسی و
اکهب اکثر رنگی العلیست در غایت لطافت و خوش رنگی
و درخشندگی و پیازکی منسوب بقریه پیازنگ که در [illegible]
واقع است که کان آن در انجاست و لحمی العلیست حسن
رنگ و اکهب العلیست سرخ تیره بدرنگ و درخت هر یک از

انواع دیگر بحسب قوت صبغ و ضعف آن اصناف
کثیر الاختلاف مندرج است از ابو اسحق مرویست که لعل بقیم
رنگ [illegible] کرد و لعل پنجاه و شصت مثقال یافته اند و بر خردمندان
جوهرشناس مخفی نیست که گاه گاه میان لعل و یاقوت و
بیجاده و بلور رنگ کرده التباس می افتد و تمیز میان لعل
وایشان بانست که بیجاده از لعل اصلب است و بلور رنگ لون
بسودن سفید شود و اگر برابر آفتاب دارند بعضی سرخ نماید و بعضی
سفید و یاقوت را از آتش حسن و طراوت بیفزاید و بسودن
سوده نشود و قطعا از تشعیر خالی بود بخلاف لعل بدانکه نسبت
لعل به بدخشان بواسطه آن نیست که از انجا می خیزد بلکه بواسطه
آنست که از معادن بدخشان می آرند و میفروشند و لعل
از منسوبات آفتابست در کان آن در ایام سابق

کان لعل چون اسرار عشق مخفی بود و غیر عالم الاسرار بران
اطلاع نداشت در زمان خلافت عباسیان در ارض
ختلان فحوای آیهٔ کریمهٔ اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت
الارض اثقالها بظهور پیوسته زلزلهٔ عنیف واقع شد که از
صولت اشتداد آن سکان آن ملا در مضمون یومئذ یصدر الناس
اشتاتا وصف الحال شده از مساکن بیرون رفته و
غیر اشخاص ناس در ان اطراف و اکناف نماند و از بسیاری
امتداد و زمان زلزله و کثرت حرکت و اضطراب زمین مردمان
را مصدوقهٔ یوم یکون الناس کالفراش المبثوث حسب حال گشته
سراسیمه بهر سو میدویدند فرزندان دلبند در حال ذلت و
خواری افتاده گریه و زاری میکردند و مادر مهربان مسکین گشته
واو شانرا میگذاشت و معشوق طناز با هزار کرشمه و ناز استغنا

واستعداد می نمود و عاشق جانباز بجان و تن پروا
دربه وای نداشت ساعة فساعة صولت زلزله زیاده میشد
و مردمان نمودار قیامت مشاهده می نمودند و در ان اثنا
فحوای و اخرجت الارض اثقالها بظهور رسیده کوه
شکستان از توابع ختلان شکافته شده و کان لعل بدخشان
بدید آمد و چون زلزله ساکن گشت قطعها سنگ سفید گرد و غا
لعل است یافتند که شکسته شده بود و از میان آن لعل بدخشان بیرون
می درخشید خردمندان جوهرشناس لعل احتیاط کرده
و دانستند که جوهری گرانبهاست بحکم کان داوند تا سنگ
زیاد جدا کردند لیکن در جلا دادن زحمت بسیار کشیدند و
بسیار چیزها آزمودند و اصلا جلائی نپذیرفت آخر الامر حجر
از مارقشیشا زیبی که آنرا برنجه خوانند جلا پذیرفت و لعل بدخشان

مشهور جهان شد و حجم اصغر او عیه لعل کما پیش فندقی
و حجم اکبر آن موازی حجم خربزه است و حصول لعل در
وعاء آن باین کیفیت است که در میانهٔ وعا قطعهٔ لعل کبیر
تکون می پذیرد و قطعها حوالی آن قطعه بتدریج صغیر میشود
چنانچه ریزهٔ لعل در اطراف وعاست و قطعهای
مذکوره در میانهٔ حجری سفید که در میان وعا مخلوقست
بسان انهار انار در میان شحم الرمان مرکوزند و عاملان
معادن لعل وعاء با لعل را معل گویند و معل زیادت از نه
رطل ندیده اند و تاغایت زیاده از نه کان لعل
بدخشان نیافته اند و بعضی کانها را نسبت کرده اند بشغنی
که حافرانست چون بعباسی و سلیمانی و شر بیغی که از آن
لعل بشغنی خیزد و غیر آن و بعضی دیگر را نسبت کرده اند بقریه

در حوالی

در حوالی آن واقع است مانند پیازکی و چون معادن مذکوره
حفره نمایند در اول امر لعل رخ امسح شود بعد از آن
لعل زرد و شک نیست که لعل حجری یاقوتست
احمر است
در تمییز انواع لعل و قیمت آن اعلی و اغلی انواع لعل لعل
و احسن و اثمن اصناف لعل احمر کرتمکی است بعد از آن
پیازکی او دون اصناف لعل احمر لعل اکهبست و سایر
اصناف متوسطه اند میانه پیازکی و اکهب زالی علی فعر
مرویست که لعل عالی آنست که چون آبر آفتاب دارند
او برود و قیمت قطعهٔ لعل کرتمکی یا پیازکی مجمی شفاف صافی عاری
از معایب و مثالب خالی باشد بترتیب قیمت زمرد ذبابی حسب
دانگی دو دینار و دو دانگ پنج دینار نیم مثقال ده دینار و چهار
دانگ بیست دینار پنج دانگ سی دینار و مثقال پنجاه دینار

و دو مثقال دویست دینار و سه مثقال پانصد دینار و چهار
مثقال هزار دینار ارزد و چون پنج مثقال رسد قیمت
آن در ضبط نیاید و هر کدام از مقادیر مذکوره که ممزوج
باشند قیمت آن مضاعف شود و قیمت لعل عنابی هر دیناری
با چهار دانگ دینار آید و قیمت بقمی با دو دانگ و از
قیمتی زیاده نباشد و بعضی گفته اند که قطعه لعل گرد ذکی با
پیازکی صافی شفاف رنگین عالی بی عیب که بوزن یک درم
بود هشت هزار دینار ارزد و اگر هشت درم بود شش هزار دینار
اگر شش درم بود چهار هزار و اگر چهار درم بود هزار و پانصد دینار
و اگر سه درم بود هزار و پانصد دینار و اگر دو درم بود از ششصد
دینار تا هزار دینار و اگر مثقالی بود پانصد دینار و اگر دو
بود سیصد دینار و اگر نیم مثقال بود دویست دینار و اگر دو

دانگ بود صد دینار و اگر دانگی باشد صد دینار و اگر
سه طسو بود پانزده دینار و اگر نیم دانگ بود شصت دینار
و اگر طسوی باشد سه دینار و قیمت لعل عجمی نصف این
بود و قیمت لعل زعفرانی سیاه فام نصف قیمت عجمی بود و
قیمت سایر انواع و اصناف بقیاس با قیمت انواع و
اصناف مذکوره معلوم توان کرد از ثقات مروی است که
لعل را در اوایل زمان ظهور بقیمت یاقوت میخریدند بعد از آن
چون آزمودند و ثبات و محکمی و وزن آن زیادت
کمتر بود عزت و قیمت آن کمتر شد حکایت کرده اند که قطعه
لعل عالی کبیر الحجم آبدار شفاف ممسوح در غایت خوش رنگی
و درخشندگی برسم تحفه نزد سر شبه بجانه و جواهر زی سلطان
جلال الدین بردند سلطان جمیع جوهریان را در معرفت جواهر طلب

نمودند ایشان لعل مذکور را بمبلغ دویست هزار دینار در
رشته تقویم کشیدند سلطان چهارصد هزار دینار
بصاحب تحفه داد و لعل در پیش تاج نهاد و بعد از آن تاریخ
ان لعل را در خزانه نوشیروان زمان خاقان دیدند
جمعی از ارباب مهارت قطعه لعل بد رنگ بی اندام
از چهارده مثقال که بر وی نقطها سیاه بمبلغ پنجاه دینار
قیمه کردند. در خاصیت آن لعل گرم و خشک است
و در مفرحات تقویه قلب نماید و فرح فزاید و خون
صافی کند و اگر با خود نگاه دارند از احتلام محمی ماند و خوابها
پریشان نبیند و اگر بر کودکان خرد بندند در خواب
نترسند و بخوبی بخسبند و اگر لعل صلایه کرده را با نبات
و گلاب بیاشامند رنگ رخسار سرخ کند و این خاصیت را

معلوم کرده اند که عاملان معادن گاه گاه قطعه
لعل بطراوت را پنهان از مشرفان التقام می کنند
چون لحظه بر این میگذرد لعل در معده ایشان قرار میگیرد
رنگ ایشان سرخ میشود و فی الجمله خواص لعل قریب
خواص یاقوت   در معایب لعل و بیان
اموری که بآن مضرت میرسانند معایب یاقوت و لعل
و غمامه یعنی کرد و تشعیره و تغیر لون در لعل هم عیب بود و
از بویهای تیز مانند بوی مشک و کافور بی آب و
رنگ شود و از ملاقات با اشیای تیز طعم طراوت
و لطافت او زایل گردد و اگر با اشیای که از وی
اصلب باشد خسته شود و داغ گیرد و محافظت لعل از آن
باید کرد   در فیروزه فصل اول در صفات آن

فیروزه را عجب کانی که مکان تکون اوست تقسیم اقسام
و انواع نموده اند و خردمندان ماهر در معرفت جواهر
هر قطعه را که به چند بشناسند که از کانست و فیروزه
پنج قسمت نشابوری و غزنوی و ایلاقی و کرمانی
و خوارزمی و غیر نشابوری را اعتباری چندان نیست بواسطه
آنکه اقسام دیگر رخو الترکیب اند و لطافت و صفای
زیاده ندارند و رنگ ایشان مانند حسن مزلفان ظریف
و سریع الزوالست و فیروزه نشابوری صلب البنیه
لطیف صافیست که رنگ او تغیر پذیر نشود و آن
شش نوعست ابواسحاقی که فیروزه ایست بغایت رنگین
شفاف صافیست و ازهری که قریب ابواسحاقیست
و سلیمانی که فیروزه ایست شیر فام پر حلاوتست و زربوسی

که فیروزه ایست که بر وی نقطها زر بود اما بطراوت و
حلاوت اقسام سابق نمی رسد و خاکی که فیروزه ایست همان
گونست و عبدالمجیدی که فیروزه ایست رنگین صافی عالیست
لیکن اندک مایه درشت اندامست و عدسی که اندک مایه
شیر فامست و فیروزه در حالت صفوت هوا صافی
و در حالت کدورت آن کدر باشد و حجم او در روز ابر
اکبر از حجم او در روز صحو نماید و بعضی اقسام فیروزه رخو الترکیب
سفید فامست و چون این قسم را در روغن قیر اندازند رنگین
شود لیکن عنقریب رنگ او تغیر پذیرد و جوهریان این قسم را مسیحا
خوانند و فیروزه رنگ را ابرش گویند و فیروزه صلب البنیه
را با الماس سوراخ کنند و رخو الترکیب را بفولاد و از اشباه
فیروزه سنگ کوهیست مینا اصم و خضرا که مرو ود از

وازان نرد و شطرنج و کعبه و امثال اینها می‌تراشند
لیکن رنگ و طراوت آن زود تغیر می‌پذیرد
خاصه که دسومت بوی رسد و فیروزه از منسوبات
زهره است — در کان فیروزه و کیفیه تکون
آن فیروزه را در حدود ایلاق و نواحی غزنین
مرز خوارزم و کوهی میانه یزد و کرمان و کوهی میانه
نیشابور و طوس است قریب عشره نشان کانهاست
و بهترین آنها کانهای کوه نیشابور است و در کوه نیشابور
هفت کان واقع است که انواع مختلفه فیروزه
از آنها استخراج میکنند و بهترین آنها کانیست که خلف
خلیل خدا اسمعیل صاحب نفس قدسی ابوالانبیاء اسحق
نبی صلوات الرحمن علیه اظهار و افشاء آن نموده اینرا

اسحاقی و ابو اسحاقی گویند و زبونترین آنها کانی
که آنرا کان عندلیب گویند و چون فیروزه را از کان
بیرون آرند پخته با سنگ آب بسایند و بعضی را
نگین و بعضی را طرح سازند بعد از آن بسنگ نرم و
چوب بید آنرا جلا دهند از بلیناس روایت کرده‌اند
ماده فیروزه توجه بصورت نحاس دارد و بواسطه
مصادف حرارت و یبوست متحجر شده و از خسیس نحاسی
باز رسته در سلک جواهر اندراج پذیرفته پس فیروزه حجری
نحاسی باشند و از بعضی حکما مرویست که ماده فیروزه
الحجر نحاست و مصادف یبوست سبب اسودی او
و استیلاء حرارت سبب احمرار او ست و از امتزاج
سواد و حمرة زرقه که گونه فیروزه است تولد می‌یابد

در تمیز انواع فیروزه و قیمت آن

اعلی و اعلاء اقسام فیروزه نیشابوریست و احسن و
اثمن انواع نیشابوری ابو اسحاقی بعد از ان ازهری
بعد از موسی سلیمانی بعد از سلیمانی ازهری عبد المجیدیست
و ادون ازین انواع مذکوره فیروزه عندلیبیست و بهترین
اقسام بحسب رنگ سبز ملیح فامست بعد از ان شیر فام
پس آسمانی و بحسب شکل نزد اهل خراسان و ماوراء النهر مکحلیست
و نزد اهل عراق و شام مسطح و نزد اهل خطا طلحی و
طلحی فیروزه ایست که سنگ غریب لونی آمیخته بود
و از ان با سنگ غریب حک الماس کرده جلا داده باشند
و خطاییان سنگ غریب پیاده کنند و زیور بتان و
رویان از ان سازند و فیروزه جاتی عالی باید که رم اندم و

وشرق صافی باشد و ریزه فیروزه را شذر
خوانند و در بغداد و شام عزیز دارند و قطعه
فیروزه ابو اسحاقی یا ازهری رنگین صافی عالی که
از معایب خالی بود و وزن آن نیم مثقال باشد
مبلغ هفت دینار تا ده دینار ارزد و اگر یک
مثقال بود بیست دینار و اگر دو مثقال بود پنجاه
دینار تا هفتاد دینار و اگر سه مثقال بود صد دینار تا صد
و پنجاه دینار و قیمت شیرفام هر دیناری تا پنجه تنگه آید
و اگر فیروزه میانه بود هر دیناری دانگی و فیروزه
زیر میانه چندان قیمت نباشد

در خاصیت

آن اکثار نظر بفیروزه تقویه بصر میکند و از اجزاء
کحل الجواهرست و کسی که بامداد نگاه در فیروزه کند

برخود مبارک دانند و بان تفال کنند و میل بفیروزه بیشتر
نمایند — در بیان اموری که بفیروزه مضرت
میرساند و کیفیت محافظت آن از آب و هوای حمام
آب فیروزه برود و از طاقات روغن طراوت
زایل شود و از شم و بوی بسیار تیز بان زیان رسد اما پیه دنبه
فیروزه را سودمندست و از جهت طراوت و لطافت
او در دست قصابان زیاده شود و محافظت
فیروزه مانند محافظت در بایدکرد — در
پازهر و سایر احجار حیوانی جمعی بر آنند که لفظ پازهر در
اصل پاک زهر بوده یعنی پاک از زهر و بواسطه کثرت
استعمال حذف کاف کردند و پازهر میگویند
در صفات آن پازهر دو جنس است کانی

وحیوا



و حیوانی پازهر کانی پنج نوع است زرد و سبز
خاکی و منقوط بسان خوتو سفید صافی و بر آنها نقطها
متفاوت از رنگها مختلف می باشد و قطعه یک
رنگ که از اتفاق می افتد و حجری رخوالمحک است
که از ان نرد و شطرنج و دسته کارد و غیر اینها می تراشند
و اگر نوعی از پازهر اخضر که برنگ ساق هندبا بود
در آتش افکنند سیاه شود و دران چیزی باشد که نسوزد و
کرمانیان آنرا مخاط شیطان گویند و در پازهر حیوانی
خلافست جمعی بر انند که آن سنگ سبک است رخو
المحک است که گاه سیاه و گاه زرد و گاه خاکی
رنگ بود و بران نقطها از نگار رنگ کوچک باشد
و سوده آن سفید بود و آنرا زیاده از سه مثقال نباشد

استیلا یابد در آب غوطه خورند چنانچه ایشان را
عمر برازآب بدر نباشد و زمانها در آب توقف
نمایند درین اثنا بخاری از اعضای ایشان برخیزد
و روی بسوی دریچهٔ چشم ایشان نهد چون آنجا رسد با آفتاب
انقلاب یابد و بسان اشک بیرون آید و در آن
حفرها که در گوشهای چشمهای گوزن واقع است گرد شود
چون گوزنان از آب بیرون آیند و برودت هوا در گوشهای
چشمهای ایشان تاثیر کند آب مذکور متحجر و منجمد گردد و چون
این عمل مکرر واقع شود حجر مذکور کبیر و ثقیل گردد و بیفتد و جمع
کنندانی برانند که پادزهر بقری در مرارهٔ گوزن و پادزهر
شاتی در جوف نوعی از گوسفندان وحشی که در حدود فارس
می باشد تکون می پذیرد   در تمیز اقسام و قیمت آن

پادزهر حیوانی از پادزهر کانی و پادزهر بقری از پادزهر
شاتی احسن و امثل است و از رنگها پادزهر اخضر
برنگ ساق چغندر بهتر بود و بعد از آن قوت زرد
و سفید و آنرا عسلی خوانند از قوت همه بهتر باشد
و بعضی برآنند که پادزهر زرد و رنگ تخم حنظل که سخت است
و سبک باشد و بر و نقطها کوچک بود و کهنه نباشد
تاثیرا قوی بود و امتحان جودت پادزهر بچند نوع توان کرد
یکی آنکه چون پادزهر بسایند و در شیر ریزند ببندد و نوع
دیگر آنکه چون آنرا در دنب عقرب مالند عقرب بگزد
و اگر بگزد موثر نباشد نوعی دیگر آنکه چون مقدار دو جو
پادزهر با آب بسایند و در حلق افعی ریزند در ساعت
بمیرد نوعی دیگر آنکه چون پادزهر قدری از آن بجوند و جوهره

مرغ دهند و افعی برو کمازند تا او را بگزد چون بسلامت
باشد و پازهر کانی قیمتی چندان ندارد چه موازی
درم پیک درهم نقره می خرند و پازهر حیوانی بها
طلای احمر باشد   در خاصیت آن پازهر
سفید کانی با آب بسایند و بر عضوی که بواسطهٔ ضربه
یا سقطه متالم باشد طلا کنند ازالهٔ الم و منع ورم نماید
و اگر پازهر کانی زرد بسایند و در موضع زخم عقرب
بمالند نافع بود و اگر کسی زهر خورده باشد یا حیوانی
ذو سم او را گزیده باشد و مقدار دانگی پازهر حیوانی
بخورد زهر از بدن او بطریق عرق بیرون رود و بعضی
مردمان برانند که چون پازهر حیوانی صحیح الامتحان
بر موضع گزندگان ببندد و بآن موضع بچسبد تا زمانی که

سم تمام جذب نماید از آن محل جدا نشود و چون
مسموم پازهر وارد دهان گیرد سم بقی دفع شود
و سایر اقسام پازهر خواه کانی و خواه حیوانی در دفع
سموم سودمند است   در سایر احجار حیوانی
در کتب قدما مسطور است که مار مهره سنگی خاکستری
رنگ است از جنس پازهر که از قفای مارها گاه گاه استخراج میشد
میکنند و مادام که در درون پوست بود نرم اندام باشد
چون او را بیرون آرند و برو دست هوا در وقت تاثیر کند
متحجر گردد و بجست شکل مانند خایهٔ خروس چینی بود و گاه
باشد که خطی بر وی کشیده باشد اگر آن را بر پلاس سیاه بمالند
سفید شود و اگر بر موضع زخم مار ببندد و بعد از آن در آب اندازد
گردد و مهره بر محل زخم چسپیده باشد تا تمام زهر بیرون آید

بعد از آن مار را فقد و اگر با خود نگاه دارند زهر گزندگان کژدم
و دیگر زهرها هم سود مند است و اگر بسایند و بر موضع
زخم مار طلا کنند زهر بیرون کشد و مهره که معتقد علیه بود بسیار
عزیز الوجود کثیر القیمة باشد اما درین روزگار مهره مار
ندیده اند و شبیه آن از سنگ مریم که سنگ بی قدر است
می آرند و سنگ مریم نیز پلاس سیاه سفید میکند بواسطه
آنکه این خاصیت از نرمی مهره و درشتی پلاس است و در
سنگ مریم این صفت هست حکایه کردند که محمد زکریا
مار مهره را منکر بود روزی شخصی ماری بمجلس سلطان آن
روزگار آورد و در قفای آن مار مهره خرد بود مار را کشت
و قفای او را اشکافت و مهره بسلطان فروخت محمد زکریا
انفعال یافت و با آن شخص دوستی آغاز کرد روزی در اثنای

از او پرسید که آن مهره چگونه تعبیه کردی آن شخص گفت
که قفای مار شکافتم و سنگ مریم در وی نهادم و دوختم
و مدتی گذاشتم تا جراحت اندمال یافت بعد از آن
آوردم و بسلطان فروختم و خر مهره مهره سفید بزرگ
اندامست که بروده آنها بود و در شکل بیاره مهره بسیار
قریب است در قفای بعضی خران میانه گوشت و پوست
تکون می یابد و کم خری را مهره باشد خر مهره زهرها را
نافع بود و مسحوق آن بعد قوت دهند و مبیضی زیاده کند
از معلم اول مرویست که حجری آسمان گون در سنگدان
خروس تکون می یابد چون به کودک بندند دفع خوف
فزع و اضطراب کند و اگر مرد با خود نگاه دارد
باه کند و اگر بر مصروع بندند نافع بود و حجری در ژاله

بقوی می باشد اگر سحق نموده در چشم کشند تقویت بصر کند
و از نزول آب آید دیده خواب نشود و در یک شفا
آدمی را همین خاصیت بود و به بیاض چشم نافع باشد
از دیسقوریدوس مرویست که حجری که در جوف بچه
خطاف حاصل میشود اگر بر مصروع بندند صرع او
زایل گرداند و در جوف او دو سنگ بچگون می باید
یکی یکرنگ و یکی بچندین رنگ و هر دو را در پاره
پوست گوساله باید نهاد که بر بازوی مصروع بندند

در عقیق فصل اول در صفات آن

عقیق هفت نوع است سرخ جگرگون و سرخ گلگون
زرد و سفید و سیاه و ازرق و دو رنگ و طبع عقیق
و شدت صلابت از سوخت خالی نیست و از جهة

نقشهای

نقشهای باریک بران توان کرد از وظایف مسلما
مانند مهر و انگشترین و دسته کارد و نگین و ستولی
بر عقیق آفتاب است   در کان عقیق و کیفیت
تکون آن عقیق در صنعا و عدن از بلاد یمن و هند
و روم و قریب بصره از عراق عرب نشان میدهند
و ما و او در بسوی صورت یاقوت وارد و
بو اسطامری که منع از صورة یاقوتی میکنند پاس عقیق قبا
کرده پس عقیق حجری یاقوتی بود   در تمیز انواع
و قیمت آن عقیق زرد صافی شفاف بر سایر انواع
می نماید و در میان ترجیح زردی که مایل بسرخی باشد و
ازرق از سیاه بهتر بود و سفید از همه بدتر باشد و عجب
کان عقیق یمن از سایر اقسام اعلی و احسن و عقیق هند

گویا بزبان حال از وی میگوید و رطبی که سرخ بسرست نفیس و بعض
سیاهیست که بر وی حمرتی منسوب بزرقه مطیف است
و مشتعلی است و استادیست که زرد و روشن
و جمیع اقسام بنفش بلعل نزدیک است لیکن بنفش از
لعل بکمودت اصل است و بیجاده سنگ سرخ رنگ
آبدارست که بسرخی وی برنگ بنفشجی مطیف و مشتعلی
و اکثر افراد او را لمعان است و بعضی را که لمعان حاصلست
چون با لطافت ترکیب کنند لمعان او زایل شود و اگر خواهند
که لمعان او باقی ماند در شیب آن چون تخته و یک یک را
بی حرزه اسفل لمعان او باقی بماند و این هنگام مشابه
نام یاقوت دارد و فرق میان ایشان با آنست که
یاقوت ازو اثقل است و اگر یاقوت را در دهان کنند

سرد نماید و تشنگی را زایل کرداند بخلاف بیجاده و نیز
نوع سنگ شدید الحمرت که مشابهت تامه با بیجاده
دارد و لیکن بسرخی و مایل بسیاهی است و از بیجاده سبب
و تا حرزه عمیق در شیب او میکنند آب نمی دارد و این
سه جوهر از منسوبات آفتابند   در کان ایشان
کان بنفش کان لعل است و کان بیجاده ماوراء النهر و حد
بدخشان قریب کوه بکان واقع است و از کان
مذکور تا کشمیر ده روزه راهست و اکثر بیجاده آن کان
بشهر کشمیر برند و بیجاده چو لعل در غلاف بود و بیجاده
در کوه زاموں هم می باشد و چون بیجاده را از کان بیرون
آرند تاریک و بی آب بود و بعد از آنکه او را بتراشند
آبدار و شفاف شود و هر یک را از جواهر مذکور خاصیتی و قوت

در تمیز انواع و قیمت آن بهترین

انواع بنفش ماذیست و قیمه مثقالی از و موازی ده
دینار زرست بعد از آن رطبی و قیمه آن نصف قیمه ماذیست
بعد از آن استادشت و قیمه آن نصف قیمه رطبیست
و کمترین انواع بنفسجی است و قیمه آن نصف قیمت
استادشت و فی الجمله قیمه بنفش کماتبین ربع قیمه لعل است
و هرچند سرخی بیجاده فزون تر بود و شعاع و لمعان
او بیشتر باشد بیجاده خوبتر بود و بیجاده بدخشی از
هندی احسن و اجود است و در قدیم الایام بیجاده را قیمتی
تمام بود چون لعل بدید آمد قیمه بیجاده شکسته شد و بعضی
جوهریان برآنند که قیمه بیجاده خوش رنگ کثیر الشعاع مساوی
قیمت لعل عالی و قیمت بیجاده میانه مساوی قیمت لعل ازلست

و بعضی دیگر بیجاده عالی خالی از معایب را بقیمه لعل
میانه و بیجاده میانه را بقیمه لعل ازل در سلک تقویم میکشند و
بهترین اقسام بادوج آن است که آب او بیشتر و
احتیاج بحجره کردن سنگ کمتر بود و قیمه او و قیمه بیجاده کمترست

در خاصیت ایشان چون بنفش در زمان سابق

نبوده حکما خاصیت آن بیان نکرده اند و بیجاده حار یابس است
لیکن حرارت و یبوست آن از حرارت و یبوست
یاقوت کمترست اگر کسی را استسقای باشد مقدار چهار
جو بیجاده سوده بخورد شفا یابد و اگر بیجاده را با خود نگاه
دارند خواب پریشان نبینند و اگر با موی سر با ابریشم ببندند
تا گرم شود برگ کاه و اشباه جذب نماید و اگر برابر
آفتاب دارند و تیز در وی نگاه کند مزاج تباه کند و رمد

طاری شود و اگر حیوانات ماده ماده نخ یا بچاه
ببیند رغبت جماع کنند

در جزع

فصل اول در صفات آن جزع چند نوع است
بقرادی و حبشی و غیر اینها و رنگ آن چهار گونه
بود سفید و سیاه و سرخ و مرکب از الوان مختلف
بقرادی سه طبقه است طبقهٔ اول سرخ غیر شفاف است آن
بعد از آن طبقه سفید شفاف بعد از طبقه سفید طبقهٔ بلوری شفاف
و بعضی هم سه طبقه بود و طبقه کرانه سیاه و بسان حبشی و طبقه
میانه سفید و هیچ سنگ جز الماس و یاقوت از جزع اصلب
نبود با آنکه بحسب وزن قریب عقیق باشد و بر بعضی
جزعها خطها باشد بعضی تمام و بعضی ناتمام و گاه باشد که
از تقاطع خطها صورت مرغی دایره تمام یا ناتمام پدید آید

و از جزع مهرها و کمرها و نگینها و غیر اینها سازند و جزع از
منسوبات نیز اصفهانست

در کان آن کان جزع

بسیار است لیکن کان دو مکان اعلی و احسن حدود چین
نواحی بلغار طغارین اما حبشیان استخراج جزع از آن نکنند
و جزع جمر یاقوتیست

در تمیز انواع جزع و قیمت

آن اجود انواع جزع آنست که طبقات او بحسب غلظت
و رقت متقارب باشد و از خشونت و زحم بسلامت بود آبدار
و شفاف و مناسب الوان بود و چون مایهٔ بقرادی زیاده
از مایهٔ سایر انواع جزع است ترجیح بقرادی بر باقی
انواع می نماید و جزع در ولایت مغرب متقل است و موادی
شقالی به و درهم ناصری میخرند و در دیگر بلاد بواسطه شناختی که
دارد استعمال نمی کنند و قیمتی زیاده ندارد

درخاصیت آن اگر یاقوت را بجزع سوده جلا دهند طراوت
وصفای آن زیاده شود و مذهبان مهره ریان کنند اگر
جزع در موی زن آبستن بچند واز و بپا ویزند زادن
بر و آسان شود و منع سیلان خون نماید و اعراب
بجزع تشاوم می نمایند و آنرا اصلا نگاه نمیدارند و میگویند
کفاک شاهدا علی شناعته اشتقاق اسمه من الجزع و همچنین
اهل چین بجزع تشاوم میکنند و از غیبت کار استخراج آن
از کان نهی کنند و حکام چین نیز بآن التفات نمی نمایند
و نمی گذارند که در خزاین ایشان مخزون سازند از معلم اول
مرویست که حامل جزع مغموم و مهموم بود و خوابهای پریشان
بیند و خون بر و استیلا یابد و با مردمان خصومت کند
در مقناطیس فصل در صفات آن مقناطیس جاذب

مقناطیس

مقناطیس آهن که مسمی آهن رباست و مقناطیس نقره
و مقناطیس طلا و مقناطیس ارزیز و آهن ربا سنگ
تیره ثقیلست که جذب آهن میکند از معلم اول مرویست که
ماده آهن ربا بعینه آهن است لیکن بواسطه مصادفت
حرارت و یبوست غلظت پیدا کرده و قبل از آنکه صورت
حدیدی انجماد یافته و میان آهن و آهن ربا بواسطه اتحاد
ماده و تقارب امزجه مناسبتی و تعاشقی جبلی هست تا غریزه
که آهن ربا جذب آهن می کند و آهن بوی ملتصق می شود
بلکه آهن آهنی ملتصق میشود که آهن ربا ملتصق شد مثلا اگر طرف
سوزنی با آهن ربا التصاق یابد و سوزنی دیگر را بر طرف دیگر آن
اول نهند بآنجا ملتصق شود و هم چنین سوزن سیم و چهارم و پنجم و اگر
مقداری آهن در میان طبقی نهند و قطعه آهن ربا در شیب طبق دارند

آهن در میان طشت بر سمت وی حرکت کند و اگر آهن ربا
در آهن ربا لند و موازی نهد انک آهن به نزدیک آن
برد آهن این را جذب کند و همانا مقناطیس نقره ماده
و ماده مقناطیس طلا ماده طلا و ماده مقناطیس ارزیز
ماده ارزیز است و بواسطهٔ سببی که مذکور شد در آهن
ربا جذب ارزیز و نقره و طلا میکنند و موید این معنی
آنست که الماس حجری و هیب و جذب ذهب میکند چنانچه
گذشت و اگر آهن ربا آب دهن روزه دار کنند
یا در آب سیر یا در آب پیاز اندازند یا سیر بسیار در او
بمالند قوت جذب او ضعیف شود و شاید بمرتبه رسد که
جذب آهن نکند و اگر در میان سرکه یا در میان خون بز اندازند
و بعضی گفته اند که سه روز بگذارند باز قوت یابد و جذب آهن

ایشان

کند و

کند و گویند که سنگی برنگ آهن رباست که آهن از وی
هرب می نماید و بعضی بر انند که اگر روغن زیت در
آهن ربا بمالند آهن از و بگریزد و مقناطیس نقره که آنرا
حجر القمر گویند سنگی سفیدیست که سفیدی وی عنبری
ضعیف آمیخته است و مطلقا زبد البحر ماند و بمرتبه سنگ
باشد که بر بالا آفتاب ایستد و موازی یخ و قیحجر القمر
از یخ گز مسافت نقره بسوی خود کشد و مقناطیس طلا
سنگی زرد است که زردی و بقرای ضعیف آمیخته بود و جذب
ذهب کند چنانچه آهن ربا جذب آهن نماید بعضی مردمان
بر انند که قوت او در جذب ذهب بمرتبه ایست که از ده
سه گز مسافت زر بسوی خود میکشد و مقناطیس ارزیز
سنگ صلب کریه المنظر است که جذب ارزیز میکند

گزند چون وان آرد و اگر تیغ زهرآب داده بر کسی
زنند و آهن با خرد سوده بران پراکنند مضرت زهر
دفع کند و مقناطیس نقره بقولی بارد یابس است
و بقولی بارد رطب اگر آن را در دهان بشویند ذهن تیز کند
و اگر موضعی که موی نباشد بمالند موی برستد و اگر نوشته
سایند از اخطا کند و اگر سوده آن در روی بشویند
روی پر طراوت کند و اثر آبله ببرد و اگر در جراحت
استعمال کنند انبات لحم نماید و اگر خرده نقره بچیزی
دیگر آمیخته شود بآن تمیز توان کرد و مقناطیس طلا حار
یابس است اگر خرده زر با جنسی دیگر مخلوط شود و این
حجر بران بمالند خرده زر بتمامه جذب کند و مقناطیس
او دیگر اجزا زر را از اجناس دیگر توان کرد

سنباده فصل اول در صفات آن سنباده سنگ
صلب مشهور است که در آهن و فولاد آبدار اثر کند و از
ایشان متاثر نشود و اگر بجای سنباده و اشباه آن
اشتباه واقع شود تمیز بدین صفت توان کرد و سنباده
بالماس قریب است تا غایتی که جماعتی پندارند که نوعی ضعیف از
الماس است و سنباده دو نوع است نوعی بسرخی زند
و نوعی دیگر بکبودی و غیر الماس از جواهر در وی تاثیر نتواند
کرد بلکه از وی متاثر شوند و در سنباده خاصیتی هست که بواسطه
آن خاصیت تفریق اجزاء اشیاء صلب میکند و مستولی بر سنباده
آفتاب است   در کان آن کان سنباده
در اماکن بسیار واقعست مثل زنگبار و هندوستان و
و کرمان و حبشه و نوبه و احسن و اشهر آنها کانهای نوبه و سیواس

بود و کیفیت تکون سنباده قریب بکیفیت تکون الماس
باشد   در تمیز انواع و قیمت آن علماء انواع سنباده
کبیر الحجم نوبی است و موازی و قیمه را کاپش می نامند
و قیمه کنند بعد از آن سیواسی   در خاصیت آن
سنباده در درجه ثانیه بارد و در درجه ثالثه یابس است
چون سنباده بسوزند و بسایند و بر ریشها که کهنه باشند سودمند
بود و اگر سنباده سوده در دندان بمالند دندان را جلا دهد
سنگهای سخت به سنباده سایند و صیقل شمشیر و کارد و
امثال ایشان دهند   در دهنه فصل اول در
صفات آن دهنه سنگیست سبز است که از وی رنگ
زنگاری درخشد و بر وی خطها سیاه فام سرخ بود و بعضی
برانند که در ترکستان دهنه سرخ برنگ یاقوت احمر تکون می

و دهنه سبز نرخ بنوع است سبز سیر و سبز ریحانی و سبز سیاه
فام و سبز سفید فام و سبز مردگی در طراوت و درخشندگی
شبیه زمرد ذبابیست و دهنه شفاف صافی را دهنه
شیرین و تیره که در او دهنه تلخ گویند و در ولایت شام
و فرنگ از انواع خسته دهنه کم و نگین و پیش کوه زرین
و امثال این سازند و عزیز دارند و در غیر آن آلات
عزلی زیاده ندارد و اگر روغن زیت در دهنه بمالند رنگین
شود و حسن و طراوت او بیفزاید و اگر بسیار استعمال کنند
یا کهنه گردد رنگ او به سیاهی یا بصفرت مایل شود و حسن و طراوت
او زایل گردد و نور و درخشش باطل شود و دهنه مانند فیروزه در
حال صفوت هوا صافی و در حالت کدورت هوا کدر نماید
از یعقوب پسر اسحاق کندی مرویست که چون دهنه را بنظر ...

و روغن زیت بسایند از آن نحاسی احسن والطف
از نحاس کانی حاصل شود و دهنه از منسوبات زهره است

در کان دهنه و کیفیت تکون آن کان دهنه در پنج مکان

نشان میدهند جبال عزالی فرنگ و نواحی کرمان و حصن کرکز و
قریب شهری که افراسیاب بنا کرده در ترکستان
و غار بنی سلیم از عربستان از معلم اول مرویست که تکون
دهنه از ابخره نحاست که در موضعی صلب مجتمع گشته منعقد و کثیف
گشته و عیب خضرت وی آنست که بخار نحاس با بل احمر
و شدت تکاثف اقتضاء اسوداد میکند و از ازدواج
سواد و حمرة مولد خضرتست و دهنه حجری نحاسی است

در تمیز انواع و قیمت آن دهنه شیرین فرنگی

خوش رنگ مشابه زمرد که در درخشندگی بمثال پر
طاؤس باشد اعلی و اغلاء انواع دهنه بود و مثقالی
از این جنس موازی دو دینار زر می ارزد و دهنه کرک
و کرمان و عربستان قیمتی چندان نمی ارزد

در خاصیت

آن دهنه در حرارت و یبوست معتدل است اگر از آب
حل کنند و در محل زخم مار یا عقرب مالند نافع باشد و اگر
مسموم دهنه شود و بخورد دهنه سودمند بود ولیکن اگر کسی مسموم نباشد
و بخورد بجای سم عمل کند و اگر دهنه در دهان گیرند بدندان
زیان رسد و اصلاح آن شراب کهنه و روغن سکه
باید کرد و اگر دهنه شیرین با آب حل نمایند و در چشم چکانند
رگهای چشم جنبانند و روشنی بیفزاید و اگر دهنه با زر جعفری
در یک محل بنهند طراوت و فروغ زر جعفری گم کند و اگر قدری
دهنه را با زر بگدازند زر را نرم اندام و سرخ فام کرداند

وحسن و بهاء او بیفزاید خاصه که جزو سی نگار با آن مزج کنند

در لاجورد فصل اول در صفات آن لاجورد

سنگیست مشهور منحصر در چهار نوع است بدخشی
و کرجی و وزری و کرمانی لاجورد بدخشی دو صنف است
بر صنفی نقطها زرین باشد و بر صنفی نباشد و شاید که لاجورد
با خاک یا با سنگ سفید آمیخته باشد و از لاجورد کاسه و کوزه و
نگین و کمر و انگشترین و امثال آن سازند و اگر ریزه لاجورد
در آتش ریزند دود گوناگون پدید آید و زمره بر لاجورد
متولیست

در کان لاجورد و کیفیت تکون آن

کان مشهور لاجورد در کوهیست که معروفست بلاجورد و آن جبل
قریب بشهر بدخشان و بنواحی کرج و کرمان و غیر آن معادن غیر
مشهور دارد و از بلیناس مرویست که ماده لاجورد و صورت

نحاسیست

نحاسی است بعد از امتزاج زیبق بکبریت حرارت
بر رطوبت استیلائی یابد در رنگ او مایل بحمرت میشود
و بعد از آن بواسطت مصادفت جوهر بوست کبود میگردد
و لاجورد حجری نحاسیست

در تمیز انواع و قیمت آن

لاجورد بدخشی چون رنگ صافی که بر او نقطها زر بود
از سایر انواع لاجورد بهتر باشد و امتحان جید لاجورد بآن کنند
که قطعه از آن بر روی آتش غیر مشتعل نهند و دمند اگر بر پاره شد
برنگ لاجورد ظاهر شود نیکو باشد و اگر ظاهر نشود نیکو نباشد
و قیمت درمی لاجورد مغسول موازی درمی ناصریست و قیمت
نگین درمی وقیمت غیر مغسول ثلث قیمة غیر مغسول است

در خاصیت آن لاجورد با وجود آنکه بارد و یابس است

در اسهال سوداوی اثر کردار و ما قوی است قوة لاجورد

مغسول از غیر مغسول بیشتر بود و مالیخولیا و بیخوابی و درد
جگر را نافع باشد و الا لاجورد را با روغن در مو بمالند حسن
و طراوت مو بیفزاید و موراجعد گرداند و اگر بر اطفال
بندند فزع کمتر کنند و مذهبان و نقاشان لاجورد را در اکثر
نقشها استعمال کنند

در کیفیت غسل لاجورد

غسل لاجورد
بدخشی بچند طریق توان کرد یکی آنکه دو جزو مساوی از زفت رومی
سیاه و سفید در روغن بزرک بجوشانند تا یکدیگر آمیخته شود
و با قدری آب پاک بکرباس بپالایند و با آب گرم
از زفتها بشویند و مانند حلوا مدمی کنند تا سفید پس لاجورد
مدقوق مسحوق با آن خمیر کنند و مدت یکماه گاه گاهی بمالند
بعد از آن آب گرم در ظرف چینی بشویند بتدریج سه آب
از و فرو آید آب اول احسن و آب میانه میانه و آب آخر ادون

بود طریق دیگر آنست که کبیره و مصطکی و نیم جزو روغن زیت
باتش نرم بقوام آرند و نشانه قوام وی آن است که چون
قطره با آب گرم بچکانند متلاشی نشود و مانند نقطه بر روی
آب به بندد پس لاجورد مدقوق مسحوق با معجون خمیر کنند و با آب
بشویند تا بتدریج سه آب از و فرو آید آب اول اعلی
و آب اوسط اوسط و آب آخر ارذل باشد طریق دیگر آنست
که دو جزو مساوی از راتینج و کندر در ظرف چینی سفید
کرده باتش نرم گدازند چندانکه گداخته شود بعد از آن لاجورد
سوده با آب تر کنند و دران ریزند و چندان بجنبانند که
لاجورد با ایشان امتزاج تام بیابد بعد از آن قدری آب سرد
دران ریزند تا منجمد شود باز بگدازند و بجنبانند اگر لاجورد
بیرون آید فهو المراد و اگر بیرون نیاید قدری روغن زیت

با صابون یا خود از روغن زیت تا آن جا بیزند و در ظرفی
ریزند و خیلدان بگدازند که سنگ و خاکی که بلاجورد مخلوط
باشد رسوب کند و لاجورد طفو نماید پس لاجورد را از روی
آن بگیرند درین اعمال موازی ثلث لاجورد نقصان پذیرد
و طریق غسل لاجورد غیر بدخشی آن است که لاجورد را نیکو بسحق
متحول بزرده تخم مرغ خمیر کنند و سخت بمالند و اندک اندک
آب گرم بران میریزند تا مانند شوربا حل شود و بعد از آن
ساعتی بگذارند تا لاجورد رسوب کند و آب را از و در ظرفی
دیگر کنند و باز آب گرم را بران ریزند و دست می مالند
تا سه چهار نوبت بدین دستور عمل کنند و آبها را در ظرفی
جمع کنند تا لاجوردی که در و باشد رسوب کند بعد از آن لاجورد
رسوب کرده فرا گیرند و سه نوبت عمل مذکور اعاده کنند

بعد از آن بر

بعد از آن آب از بران بریزند که لاجورد رسوب مغسول بود
در بسد و مرجان جمعی برانند که بسد فارسی
مرجانست و جمهور برانند که بسد اصل شجریست که مرجان ازو حاصل
شده و مرجان ج در صفات آن مرجان چهار نوع است
مرجان ج و سفید و سیاه و تیره فام و جمع اقسام مادام
که سر در نقاب آب دریا کشیده باشند نرم اندام و سفید
فام اند و چون از دریا استخراج نمایند و هوا در ایشان تأثیر کند
منجمد و متحجر گردند و بحسب استعدادات متفاوت
رنگها مختلف پیدا کنند و بعضی مردمان را اند که انواع مرجان
در دریا صلب و مختلف الالوان اند و گاه باشد که مرجان
مانند استخوان مجوف بود و قطعه کبیر قلما از عقد ها خالی باشد
و گاه باشد که قصبه او مستوی نباشد بلکه بر درشتی بود و چون مرجان

شجریست که بعد از استخراج متحجر میشود جمعی برآنند که چون آن
بین عالمی الجماد والنبات و گاه باشد که میان مرجان و اشباه
آن اشتباه واقع شود و تمیز مرجان از ایشان آن است که
اگر از مرجان چوبی گیاه دریایی می آید و از ایشان نمی آید اگر مرجان
در میان روغن زیت اندازند خوش رنگ و پر صفا شود و حسن و
بهار آن بیفزاید و اگر در سرکه اندازند نرم اندام و سفید فام گردد و
چون بسیار بگذارند ترکیب او انحلال یابد و از مرجان دسته
کارد و امثال آن می تراشند و در بلاد هند و ختا عرب
و بها دارند و اکثر زیور بتان و بت رویان از مرجان میکنند
از ثقات مرویست که مجموعه از مرجان در غایت حمرت و صفا
دیدم که طول آن شبری و نصف شبری هر یک از عرض و عمق موازی یکی
انگشت بود   در کان مرجان و کیفیت استخراج آن لوا

افریقیه دریایی بعید الارجاء واقع است که از تلاطم
امواج ماهیان را در پشت آن امکان اطمینان و مرغان را بر
فراز آن مجال طیران نیست   از نهیب رعد بیش ...

ببادش با همه کس چون دلبری   فراخی چون زمانه سفله پرور
گهر در شیب با خاشاک بر سر   چو مه رویان عذار آرایش
از آز و خلق مستان گزارش   و در محل از بحر مذکور که از آن البحور
خوانند شجر مرجان چون خط عارض گلرخان در آب سبز و پیدا دارم
شجر مذکور در میان آب دریا مقلوب گفتار نرم اندام
و جسم الانکسار است و بواسطه عسر انکسار در استخراج آن زحمت
بسیار میکشند و کشتی از مصادمه آن تنگ میشود و شجر مرجان
در بحر فرنگ هم می باشد لیکن بواسطه آنکه دریای آن عمیق است که
غواصان را و تمام از اندرون آن بیرون شدن نمی توانند گردد

متصل چنانکه در دریا فرو میرود و بقعر آن نمی تواند رسید شجر
مرجان از آنجا کم میکنند و از برای استخراج مرجان دامی
بسیار استوار ترتیب کرده اند و از اطراف آن گلوله‌ها
رصاص ریخته اند پس در موضعی که مسافت شجر مرجان است
دام مذکور در آب فرو میرود و بر روی شجر مذکور می
افتد بعد از آن بندی که بر دام بسته اند میگردانند تا دام بر شاخها
شجر بپیچد و مردمان قوی هیکل بالا می کشند تا بندی از آن دام
بالا می آید پس بعد از مرجان جدا میکنند و مرجان از عقدها
که بر وصلت بند بندی نماید و بسوهان می سایند و بسنباده
سوده جلا میدهند و اگر میخواهند بفولاد دمشقی بموم سوراخ میکنند
در تمیز انواع و قیمت آن بهترین انواع مرجان
شدید الحمرة کبیر الحجم سریع الانکسار مستوی القصبه بی گره و عقد

و تجویف خالی بود و قیمت یک رطل مرجان خام یعنی مرجان
نا تراشیده جلا نا داده در افریقیه از پنج دینار تا نصف دینار
زر سپیک مغربی که هر دیناری از آن باصطلاح ایشان
ده درهم سکه است که عبارت از پنج درهم ناصریست و معهود
و چنان است که مرجان خام از افریقیه تا سکندریه عظمی میبرند
و در اسکندریه آن را می تراشند و جلا میدهند و بها آن
بعد از پخت و جلا بحسب جوده بود و ذات لون و کبر و صغر حجم
و کثرت و قلت جلا ضعف قیمت مرجان خام تا اضعاف آن
در خاصیت آن مرجان در درجهٔ اولی بارد و در درجه
ثانیه یابس است اگر با اطفال بندند از عین الکمال محمی باشد و اگر
مصروع با خود نگاه دارد نافع بود و اگر از گردن بیاویزند جمیع
امراض معده را بسان زهر و بود و در باقی سودمند بود و

نظر مرجان تقویه بصر میکند و مرجان از ادویه قلبیه است
ضعف قلب و خفقان را سود دارد و نفث دم و ورم
طحال و ریش امعا و عسر بول را نافع بود و اگر نیم درم مرجان
سوده بسوم و شیوه دارد و اگر بمرجان محرق دندان شویند
زنگ دندان را زایل کند و نظر را جلا دهد و لثه را تقویه نماید و
طریق احراق مرجان آن است که آنرا در ظرفی جدید خزفی بنهند
و دران بگل استوار کنند و موازی یک شب در تنوری گرم بگذارند
و بعد از آن بیرون آرند و بر حسب حاجت استعمال کنند

در یشب و آنرا یشم و یصب نیز گویند و بعضی

تخصیص یشم بسفید کنند و تخصیص یشب بسبز و سیاه
اول در صفات آن یشب پنج نوع است سفید و سبز
زرد و سبز زمردی و سبز سیاه فام و سیاه شفاف نباشند

ازرق خاکستر فام و از یشب صحن کاسه و انگشتری
و کمر نگین و امثال این می تراشند و در بلاد چین جوهری شبیه
یشب می سازند و تمیز میان ایشان آنست که از یشب
معدنی بوی در می آید بخلاف مصنوع اگر ظرفی پیش
شکسته شود جمعی که شبه یشب میسازند بنوعی اصلاح
آن می کنند که تمیز میان قطعه مصنوع و باقی نیست الا بانکه
طراوت و مایه مصنوع کمتر بود و یشب از منسوبات قمر است

در کان یشب و کیفیت تکون آن در بلاد چین دو
رود خانه است یکی را آق قاش گویند و از آن یشب سفید
خیزد و دیگری را قره قاش خوانند و از آن یشب سیاه و سبز خیزد
شود و معمول چنانست که [illegible] اکثر از آن سلطان قطعها صغیر
از آن عاملان باشد و حدود کاشغر و نواحی ختن کرمان

کان بعضی انواع آن هست و یشب حجری است صلب که مادهٔ
او در بعضی صورت نقره دارد و پیش از اکثار کسوت نقرگی
بواسطهٔ زیادتی و نقصانی کیفیات لباس شبی می پوشد
در ذکر انواع و قیمت آن بهترین اقسام یشب سفید زرد
فام است که رنگ او مشابه عاج کهنه باشد و خاتمی از آن که
پیش چهار درم ناصری از اقسام دیگر سوا زنی نصف
درهمی می ارزد و قیمت یشب مصنوع تعیین نموده اند
در خاصیت آن اگر یشب معدنی را از گردن چاو زنجیر باید برای
معده بود امراض معده را ازاله کند و قوت هضم را تقویت نماید و صحت
معده را محافظت کند و حامل آن را از صاعقه و احتلام محفوظ ماند
و در نظر مردم عزیز باشد بعضی بر آنند که اگر قطعهٔ یشب در
کنگرهٔ قلعه که نزول صاعقه در آنجا معهود باشد تعبیه کنند صاعقه

دران قلعه نازل نشود والله اعلم — در بلور فصل
اول در صفات آن بلور از سایر جواهر الطف و اصفی و
اشف است و از غایت لطافت و صفوت کانه هوای صافیست
و بواسطهٔ آنکه بسیار است غریب نباشد و بلور دو
نوع است سفید صافی و تیرهٔ مایل بزردی که آنرا ایم بلور
گویند و بلور را تا غایت بحیله نتوان گداخت و چون بگدازند
رنگ پذیر شود و این هنگام از و اشباه زمرد و لعل و
یاقوت توان ساخت و شاید که در بلور شبهی باشد
که آنرا تعبیر خوانند از یعقوب پسر اسحق کندی مرویست که
از معادن بلور قطعها اکبر الحجم کثیر الوزن مستخرج می شود که
بحسب وزن کما بیش صد من باشد و از آن آلات مجلس
و غیر آن سازند مانند حقه و صندوق و حجره می تراشند

از تیفاشی مرویست که در زمان وی تاجری از افریقیه
آورده دو قطعه بلور که چهار نفر دران توانستندی نشست
تخت مجلس سلطان مغرب ساخت و هم ازو
روایة کرده اند که در مجلس پادشاه افریقیه جزوی
از یک قطعه بلور دیدم که اندرون اجزا آن حتی
ناخنان مجوف بود چنانچه اگر شراب دران ریختندی
مشاهده شدی که باندرون ناخنان میرود و حکایة کرده
اند که در خانه ملک غزنه چهار حجره بلور بود که تر سمک
هوای در ورا او به آب میگنجید و گویند سلطان مغرب
فرش و جدار و تاقی از بلور ساخته بود و خواجه ابوریحان
از دکان روایة کرده که گاه گاه در میان بلور سنگ و
چوب و اشباه آنها می باشد و گوید که دو قطعه بلور دیدم

در میان یکی برگ سبزی و در میان دیگری قدری
سنبل الطیب بود   در کان بلور و کیفیة تکون
آن کان مشهور در هفت مکان نشان میدهند
هند و سیستان و ترکستان و فرنگستان و عربستان
و حدود چین و نواحی ازمنه اقصی مغرب بلور عربی
مجوف بشک است و بلور مغربی قلما از تشعیر خالی بود
و بلور ارمنی تیره و زرد رنگ باشد زلبیاس و سبب که
بلور حجری یاقوتی بورق التکونت چنانچه قصه فلزی ذهبی
بورق التکونت و بعضی گفته اند که سفیدی بلور بسبب
کثرت رطوبت است و اذابت و در آتش از بجبه ناشی
میشود و کثرت لطافت و صفا او از قلت
تکاثف اجزا میخیزد و قلت تکاثف اجزا و ضعف پیوست

و کیفیت تکون آن کان حجت و در نواحی
که از اینجا تا مدینهٔ طیبهٔ مصطفی صلی الله علیه وآله موازی سی
روزه راه باشد و حجت حجری حدیث

در تمیز انواع و قیمت آن نوع اول از دوم و دوم از
سیم و سیم از چهارم احسن است و قطعه حجت از
نوع اول که موازی درهمی باشد چهار پنج درهم ناصری
ارزد   در خاصیت آن کسی که حجت با خود دارد
دلیر شود و از چشم زخم محفوظ ماند و اگر در شب بالین نهند
خواب پریشان نه بیند و اگر جام حجتی بنوشند
[illegible] درد و اگر جام حجتی نباشد و قطعهٔ چند حجت در
جام سنگی اندازند همین خاصیت بخشد   در احجار
متفرقه و نسبت جواهر با یکدیگر   در سنج ازا

خوانند و آن سنگ سیاه شدید الرخاوة سریع الا
نکسار است که اشیاء مقابل در وی نماید چنانچه در
آینه و سبج دو نوع است هندی و فارسی هندی
از فارسی بهتر است و مثقال از آن موازی درهمی
می ارزد و سبج در درجهٔ اولی بارد یابس است و اکتحال
نظر در وی تقویهٔ بصر میکند و در بسیاری از مراهم
چشم مستعمل است و حجری رصاصی است که از منسوبات
زحل است والله اعلم بالصواب   در خماهن
حجریست و از آن حجر صرب و حجر خمار نیز گویند خماهن
در غایت صلابت که جز با الماس رخ نشود و چند آنکه او را بشکنند
شاخ شاخ شود و چون خماهن بر سنگ صلایه بسایند
سرخ از آن بیرون آید و ذکر از احسن انواع آن سیاه

تکون می پذیرد اعلی و احسن است و طلق کانی در کان
زمرد و غیر آن می باشد و کل واحد از نوع طلق بهاون
نمی توان کوفت و بمطرقه حدید نمی توان شکست و طریق
حل طلق آنست که پارها طلق با باقلا چندان بجوشانند که
باقلا مهرا شود و بعد از آن در پارهٔ کرباس بسته کنند
و پارها طلق با ریزها سنگ در دست می‌مالند و
مکرر میکردانند تا طلق ریزه ریزه میشود و مانند شیر از کرباس
بیرون می‌آید اگر طلق محلول را قدری صمغ و زعفران بیامیزند
و خط بران بنویسند مانند نقره بود و مزاج طلق در درجه
اولی بارد و در درجهٔ ثانیه یابس است اگر طلق محلول بیا
شامند منع سیلان حیض نماید و شانه را نافع بود و اگر با
شراب بیاشامند با سموم مقاومت نماید .

در حجر

در حجر مطر حجر مطر سنکی رخو المحک است
در حجم تخم مرغی کبیر که میان ترکان معروف و مشهور و مسمی
بالت و آن سه نوعست سفید مایل بغبرة کدر و نقطها سرخ
و سفید صافی باشد و احمر تیره فام و ابلق فام و مرکب از
رنگها مختلف و در معدن آن اختلافست و بعضی بحجر اند
که حجری حیوانیست و در جوف بعضی انواع خنازیر تکون می‌یابد
و جمعی بر آنند که در مرغابی سرخ بال کبیر الجثه است از سرخ
آب کویند و هنگام ربیع در محلی که آب تنک باشد
لانه میکند و در موسم صیف که آب زوال الایه سرخ آب فرو می‌رفته
شب لانه را موازی دو ذراع میکند و حجر مطر استخراج
میکنند و جمهور ترکان معتقدند بر آنکه در هر موسم که حجر مطر استعمال
کنند در موضعی که قریب [illegible] استعمال نشد و تحرک حجر مطر نباشد

جمعی برانند که هر یکی را اسمی دیگر هست و بعضی گفته اند که
سنگ یده حجر مطر است لیکن اگر دو مستعمل باشند این
حجر در یک محل استعمال کنند تاثیر ان اقوی بود و برف و تگرگ و
سرما پیدا شود و اگر یک مستعمل استعمال کند اثر ان منحصر در باران
باشد و در طریق استعمال آن هم خلافست بعضی برانند که حجر
مطر در میان آب باید نهاد و گاه از محلی معلق بیاویزند و بعضی
دیگر برانند که جمعی مخصوص از ترکان کیفیت استعمال آن واقفند
و چون تعلیم دیگران نمایند دیگران ان اطلاع ندارند تیفاشی از
از بعضی اهل غزنه روایت کرده که در عسکر سلطان محمد خوارزمشاه
در موسم تابستان یکی از ترکستان استعمال آن باین طریق نمود که در
میان خرگاهی سر گشاده طاسی پر آب نهاد و دو قصبه را از
یمین و یسار طاس غرز نمود و قصبه دیگر در بالا آنها استوار کرد و تاری

برنگ سنگ باران از قصبه فوقانی معلق و آویخت چنانچه
از سر تار تا طاس اب موازی دو ذراع بود و بعد از ان
دو قطعه حجر مطر در میان طاس آب نهاد و بعد از ان
لحظه بیرون آورد و در یکدیگر سایید و هر یکی را بجانبی انداخت
باز سنگها را بکیفیت مذکوره در آب نهاد و بیرون آورد
تا هفت نوبت این عمل مکرر کرد و بعد از ان مقداری آب از
طاس ستد و باطراف پاشید و مذکور در اثنای این عمل
برهنه و موی گشاده و غضبان بود و بعضی خیله میکنند کمابیش دو
ساعت این عمل تمام کرد و بعد از ان ابری شد و برآمد و باران
باریدن گرفت و هم از راوی مذکور روایت کرده که پیر مستعمل
حجر مطر گفت که هر نوبت که متصدی استعمال آن میشوم مرا
نقصانی مالی یا بعضی از قبیل فرزند یا خویش و پیوند پیش آید

و همیشه فقیر دوام دارم از ثقات مرویست که خوارزم
شاه در اثنای تابستان متوجه ترکستان شد چون بنزدیکی
آنجا رسید برق و باران و سرما بمرتبه استیلا یافت که
نزدیک شد که اکثر لشکر هلاک شوند چون موسم باران نبود
سلطان دانست که برق و باران و سرما نتیجه حجر یدکوست
جمعی را در طلب مستعملان بکوهی که نزدیک لشکرگاه بود روان شاد
دو شخص دیدند که بعمل مذکور مشغول بودند ایشان را بلشکرگاه آوردند
و دو قطعه سنگ سیاه پیچیده و زنده در خاک دفن کرده بودند
ساعت هوا انجلا یافت و برق و باران و سرما انقطاع پذیرفت
و دستور چنانست که اگر خواهند که آثار حجر مطر منقطع شود دو
در مستقبل آن بیابند و قصد هلاک او کنند و او را باین طریق هلاک
کردانند و حجری دیگر هست که قدما آنرا خرمهره کفته اند

و نزد جمهور مردم بسنگ بحرک مشهورست اگر آنرا از
محلی بلند بیاویزند دران نواحی بحرک نبارد و از برای
محافظت زراعت و ثمار آنرا استعمال کنند

در سنگ عقاب وان سنگی است که چون او را بجنبانند
از اندرون او آوازی نرم بگوش آید چنانچه گویا چیزی در
میان او می جنبد و چون بشکنند در میان آن چیزی نبود
هر پاره بهمین صفت بود اگر زنان حامله سنگ عقاب
با خود نگاه دارند وضع حمل برایشان آسان شود از
ثقات مرویست که عقاب بدشواری بیضه می نهد
چنانچه در زمان بیضه نهادن نالان می شود پس عقاب
این سنگ باشیانه می آورد تا در بیضه نهادن زحمت بسیار
نکشد و مردمان آنرا در آشیان عقاب می یابند

در حجر یرقان و آن سنگیست منقوش بسرخی و زردی که از
غایت محکمی حجر بالماس سوراخ نتوان کرد و اگر آنرا بسایند
سوده سرخ بود مانند سوده خماهن و کان حجر یرقان در
حدود سیستانست و جمعی برآنند که حجر یرقان سنگی سیاه مدور
خردست که بچکان خطاف را بزعفران زرد کنند خطاف
این سنگ را بجهت ازاله زردی از بچکان با شیان آورد
بعد این سخن از حد و مثلان خیان نیست اگر صاحب یرقان
گاه گاه در سنگ مذکور نگاه کند یا با خود نگاه دارد
یا سوده او با آب بیاشامد بسیار سودمند بود

در حجر بالغض الخل که او حجر جاذب الخل حجر بالغض الخل را کوزک
گویند و آن سنگ است که چون در میان سرکه اندازند در سرکه
قرار نگیرد و بیرون جهد و اگر سوده آن در چشم کشند سفیدی عارض را

ازاله کند و نجم با آن از چشم زخم ایمنی بخشد و کان آن در
مغرب زمین است و حجر جاذب الخل سنگیست که چون
نزدیک سرکه برند در جوش آید و در آن سنگ آویزد و کان
آن در حدود هندوستانست

در حجر زیت و آن
سنگیست که چون آب بر وی زنند آتش از وی برافروزد و
چون روغن زیت بر وی ریزند آتش منطفی شود و اکثر
از آن گریزان باشند و کان آن معلوم نیست

کان

در حجر الیهود و آن سنگیست براق درخشنده دریایی که
مدام که در نقاب آب دریا کشیده باشد نرم اندام بود
و چون بیرون آرند و هوا در وی تاثیر کند منصلب شود و حجر
الیهود دو قسمت قسمی مستدیر در حجم جوزی صغیر و قسمی مستطیل در
حجم زیتونی کبیر و قسمی عرضانی بحسب حجم کا بش است بالا و پهنا

آنها که خطها سیاه کشیده باشد و گاه باشد که از تقاطع
خطها صورتها پیدا شود و جمیع اقسام معده را بغایت مضر و
زد بسیار نافع باشد و خون از معده باز دارد
در حجر لبنی و آن سنگی خاکستر رنگ شیرین طعم است که سوده آن
بسان شیر بود و اگر حجر لبنی سوده در ظرفی از ارزیز ریزند و از آنجا
در چشم کشند حرارت و خارش چشم تسکین کند و منع ریاح از سر و
چشم نماید و درد مهارا ساکن گرداند حار را نافع بود و درد شدید
از اورام را ساکن گرداند در حجر الفار و آن
سنگی سیاه است که از وی بوی موش می آید و گزندگان
از آن گریزان باشند و مصروع را نافع بود
در حجر الدم که آنرا شاذنج گویند و آن سنگی مشهور است که
سوده آن رنگ خون باشد و شاذنج و قسمت در قسمی پاره‌ها

خرد و بسان لیزن در یکدیگر سرشته است و این احجار سنگی چند
و در قسمی دیگر پاره‌ها بزرگتر از پاره‌ها و قسم اول هر گاه که پوسته آن
و این قسم را عدسی خوانند و شادنج عدسی اجزا او بسرعت
از یکدیگر جدا شود و خاک ناک باشد احسن و اعلی بود و شادنج
گرم و خشک و لطیف است آنچه بصر را جلا دهد و جریان منی
بغیر اختیار و ادرار و حیض را باز دارد و در شیاف چشم
و خصر تقویت بصر کند و اگر شادنج سوده بر زخم زاید پاشند زیادتی
از آن کم کند و ریشها کهنه را نافع بود در حجر قمر که
عرب آنرا بزاق القمر گوید و آن سنگیست که بر آن نقطه است که
آن نقطه بفزودن ماه افزاید و بکاستن آن می کاهد
اگر حجر قمر بر شجر کم بر بندند بار او در گردد و اگر در هنگام
فزودن ماه بر مصروع بندند شفا یابد و اگر زن عقیم با خود

نگاه دارد و آبستن شود — در حجر ذی الوان
و آن حجریست که مردم برنگی نماید و از آن سلیح
گزندگان گزران باشند — در حجر النوم و
حجر الیقظه حجر النوم سنگیست در غایة سرخی و لمعان که در شب
تاریک مانند آتش درخشان باشد اگر قطعه حجر النوم که وزن
آن موازی درمی بود از کسی که در خواب باشد بیاویزند
یا در شیب بالش وی نهند سنگ مذکور او را دور تحکه بیدار
نشود — سنگ خاک رنگ سیاه فام درشت اندام است
که بحسب وزن موازی سرب باشد اگر کسی درمی از این سنگ با
خود نگاه دارد او را خواب نیاید و از بیخوابی ملال
نشود و آنرا صلایه کنند و بر جبهه سازند و [illegible] مجدوم دهند
شفا یابد — در حجر متعال و آن سنگ زرد سفیدیست

در بوزنای مغرب تکون یابد و موج دریا آنرا بکنار
می اندازد و اگر مقدار دانگی حجر متعال صلایه کنند بصاحب
ریگ مثانه دهند شفا یابد و فرحان شود و قطعه
حجر متعال که وزن آن یک مثقال بود جهة تکیین الحجر بن
پنج مثقال طلا بها کنند — در مارقیشا که آنرا
سنگ روشنایی گویند و آن چند نوع است مارقیشاء ذهبی
و آن حجریست که چنان نماید که زر در آن مالیده اند و چون
آنرا بشکنند اندرون آن هم چنان نماید و کان آن در اصفهان است
و نوعی از آن که آنرا برنجه گویند لعل را جلا دهند و مارقیشاء
فضی و آن حجریست مشابه نقره که کان آن در حدود
بدخشانست و مارقیشاء نحاسی آن حجری مشابه نحاست و
مارقیشاء حدیدی آن حجری مشابه حدیدست اگر مارقیشا…

سوده یا سرمه ممزوج نمایند و در چشم کشند نور چشم را
و اصول مژه محکم گرداند و مژه را از سقوط نگاه دارد
و چون با مرقشیا بسرکه بسایند و بر عضوی که سفیدی آن از طلای
باشد طلا کنند سفیدی عارضی را زایل کند و عضو رنگ خود
باز گرداند   در مغنیسیا و آن سنگیست آبگینه
گران و کاسه گران استعمال میکنند و بحسب حجم منقسم میشود
بدو قسم قسمی بسان خاک ریزه بود و دران پارها روشن
درخشنده باشد و قسمی دیگر قطعها کبیر بود که در میان
آنها جسمها روشن مرآت آسا باشد و بحسب رنگ سه قسمست
سیاه فام و زرد فام و سرخ فام زرد فام بهترین اقسامست
و مغنیسیا در خواص با مرقشیا شریک است و اختصاص که
دارد مثل آنکه منقیه معده و مثانه میکند

از شیر قره و توتیا سرمه و توتیا سنگ سیاه براق ثقیل صحیح
شقاف است و بحسب مکان مخرج منقسم میشود باصفهانی
و هروی و زابلی بعد از زابلی جرجانی و سرمه کرمانی
کمترین اقسام است سرمه اصفهانی براق لمعان فراوان
دارد و سرمه غیر اصفهانی را براق لمعان چندان نیست
و اگر سرمه نرم سوده در چشم کشند چشم سیاه گرداند و صحت
آن نگاه دارد و روشنایی را تقویه کند و توتیا پنج قسمست
توتیا کرمانی و توتیا قندی و توتیا هندی که آنرا
توتیا دیگی گویند و توتیا سفید صافی بسان نمک و
توتیا کرمانی بخلاف سایر اقسام توتیا صلبی است
که آنرا توتیا مصعد و توتیا باترده گویند و در نواحی
کرمان تحصیل آن باین طریق مینمایند که تنوری نهند خوره

میسازند بالا و منجها و سفالین در دیوار آن نصب
میکنند و سنگ و توتیا بر دکان چه تنوری نهند و
آتش قوی می افروزند بخار غلیظ از سوختن سنگ
توتیا متصاعد میشود و بر منجها می نشیند و آن بخار که
توتیا مصعد عبارة از آنست سه قسمت قسمی بر سر منجها
می نشیند این قسم اخف و اعلی بود و نفع آن در داروها
چشم اظهر و اجلی باشد و قسمی بر میانه منجها می نشیند این قسم
اغلظ و ادنی باشد و کان توتیای هندی وادیست که
در جلال جبال هند از تربت عرب واقع است و آن
توتیا شفافست که مشابهت تمام با صابون رقی دارد و
توتیای هندی در اطراف دریای هند کون می آید و از سطح
موج دریا بکنارها دریا می فتد و توتیا زنگ رنگ لطیف و انها

اقسام توتیاست و بعضی بر آنند که توتیای هندی
منک رنگ است جمیع اقسام توتیا چشم را نافع بود
و اگر سوده توتیا بر بغل پاشند یا توتیای آب سای را
بر بغل طلا کنند بوی بغل زایل کند و اگر توتیا با مرهم نمایند
زرد گرداند چنانچه در خاتمه مقاله ثانیه خواهد آمد و توتیا
در صناعت اکسیر استعمال میکنند در نسبت
بعضی جواهر با بعضی خواجه ابوریحان نسبت بعضی جواهر
با بعضی امتحان کرده و از مشار الیه روایه کرده ام
اگرچه در روایه خلاف هست که مقداری معین کاین مقدار
از یاقوت کبود مثقالی بود یاقوت احمر پنج دانگ
و سه تسو و از لعل پنج دانگ و تسوی و نیم و از زمرد
چهار دانگ و سه تسوی و از فیروزه و لاجورد چهار دانگ

و سه جو و از مروارید چهار دانگ و از [illegible] و

مرجان چهار دانگ کم جوی و از جزع و بلور چهار

دانگ کم دو جو باشد و طریق آزمایش حجم جواهرات

که ظرفی پر آب کنند و یک یک جواهر را در آب اندازند

آنمقدار آب که بواسطه هر جوهری بیرون آید بدل آن

جوهر بود والله اعلم

باب

اول در زر و آنرا طلا نیز گویند

در صفات زر

آن طلا فلزی نرم اندام خوش طعم طیب الرایحه گران

سنگ قریب بالاعتدال است و بواسطه قرب بالاعتدال آثار

کل واحد از عناصر اربعه ناصیه احوال و ظاهر و باهر است

چه از خردمندان پنهان نیست که فروغ و صفای طلا

از سوء زردی رنگ وی از آتش لالی سنگی وی از

خاک و نرمی جوهر وی از آبست و هیچ کدام از ارکان

اربعه تخریب او نتوانند کرد چه زر بآتش بسوزد و در خاک

نپوسد و تغیر نپذیرد و از وقوف در آب رنگ او خراب

نشود و زنگ نگیرد بخلاف سایر فلزات و آن زر که با جنسی

دیگر نیامیخته باشد آنرا خالص خوانند و اگر آمیخته باشد غیر خالص

و زری که گداز بر آتش نکرده باشد یعنی گداز نیافته باشد

آنرا شاه گویند و اگر گداز یافته باشد غیر شاه و اگر با زر

جنسی دیگر بیامیزد بآتش تمیز مختلف از آن توان کرد و گاه

گاه میان زر و اشباه آن [illegible] عیار زند اشتباهی

افتد و تمیز زر را از ایشان به دو طریق توان کرد یکی آنکه زر

خالص از خلاص صحیح العیار بیرون آید و اشتباه از جلا

نباشد و دوم آنکه زر در زیبق فرو رود و در زیر آن

گرد و اشباه در زیبق قره و نرونه و برزبران باشند و اگر
زر مذاب با قدری نقره بیامیزند سفید فام و اگر با نحاس
بیامیزند متشقق شود و از بعضی مجربان مرویست که اگر
فضله موش در زر مذاب اندازند تراب ریزه شود و
اگر فضله گربه دران افکنند بصلاح باز اید اگر اندکی از قلعی
با زر یکجا ازند زر شکن دار شود و اگر قدری دهنه بارزی
سوخته بروی آن کنند شکن آن بهتر بود و اگر مقداری کبریت
در زر گداخته ریزند و قریب بساعتی در بوته بجوشند
زری نرم اندام و سرخ فام شود و گاه بر روی
سبیکه زری خالص جرمی ارضی پیدا شود که گاه گاه
مانند پر طاوس رخشنده و گاه زنگاری و گاه
خاک و گاه سیاه فام نماید بعد از چند گاه برنگ زنگاری

بیان

و از گرد آوران اجرام زر اقلیمیا زر خوانند که از جمله
ادویه نفیس عزیز الوجود است و چون نضارت و
بها طلا مانند فضل و کمال عرفا در عرصه زوال و فنا نیست
و در بلاد کفر و اسلام تزیین بتان و بت رویان آن
میکنند نزد همه جمهور انام کثیر الاحترام است و فضلا
بعبارات شتی صفات آنرا املا کرده اند چنانچه شاعر گوید

و چیست سنگی صاحب عیاری   نگاری سرخ روی
سنگداری   کهی گرفته خو با زرا سر دست   دمی سیمین
بران بوده پابست   کهی بر حرف را قوة الظهر بوده
نوجوان کام رانهر   از و خلق جهان راست هر کار
بهر کاری که بوده زرفشانده   و زر از منسوبات آفتاب است
کان زر دو قسمت کان زر خالص که

دران کان با زر جسمی دیگر نیامیخته باشد و کان زر غیر
خالص که درانجا با زر جسمی دیگر آمیخته باشد و کان زر
بسیارست خواجه ابوریحان در شرح کتاب نسایج
الغراط بیان کرده که کانی در حدود زابلستان واقعست
و از اسحق یهودی مرویست که کانی در دیار مصرست
در موضعی که طول آن   و عرض آن   درجه است و
احمد طبیب ساوجی بر آنست که در نواحی دامغان و جبال
جنوبی کرمان چند کان زر غیر خالص مشاهده نموده و
میان جمهور مردمان مشهورست که اکثر معادن زر
در دیار مغرب واقع است . در تمیز انواع
و قیمت آن طلاء نرم اندام سرخ فام که سرخی آن بسبزی
زند بهترین اقسامست بعضی مدققان گفته اند که رنگ

طلای

طلاء خالص باید مشابه حمرهٔ جمرهٔ آتش باشد و زری
آن را نرم و بموی سر و ریش امتحان کنند چه اگر بسهولت
بر موی بگذرد و نرم اندام و پسندیده باشد و اگر
برخلاف این باشد برخلاف آن باشد و چندانکه
زر کهنه تر شود حسن و نضارت او زیاده گردد و
چون تقویم بسیاری از اشیا بطلا می کنند و میان
مردمان کثیر الجریانست و اکثر مهمات انام بواسطهٔ آن نظام
می یابد تا غایتی که زر را ناموس اصغر و ملک الاجسام
و قاضی الحاجات گویند چنانچه شاعر گوید
ای زر توئی آنکه جامع لذاتی   محبوب خلایق
آفاقی   بیشک تو خدا نه ولیکن چو خدا ستار
عیوب و قاضی الحاجاتی   قیمت آن احتیاج به بیان

آن

دارد ولیکن زر را با نجار مختلف در بلاد و بهر دیار گردد در ترکستان زر شاو ناسکوک و در خطا و هندوستان زر مصور بصورت مخصوص و در مصر و ایران زر معین زر منقوش باسم سلاطین در معاملات جاریست و در بسیاری از بلاد زر و نقره منقوش رواج کرده اند تا از آن بلاد بیرون نبرند در خاصیت آن

طبع زر بروایتی حار رطب و بروایتی معتدل رطب و دل را تقویت کند و امراض سوداوی را سود مند بود و روح حیوانی را مدد دهد و درد دل و خفقان را نافع بود و اگر عضوی بزر داغ کنند متعفن نشود و ورم نکند و زود اصلاح پذیرد و اگر میل زر سرمه در حاصیت بصر تقویت نظر کند و سوزش چشم و دمعه را نافع باشد و اگر

قدری زر در دهن نگاه دارند دهن خوشبو کند و زر شاو در این خواص اقوی بود در باب زر کتب نویسند و مذهبان و نقاشان آب زر را بسیار استعمال کنند

در سیم و آن را نقره نیز گویند

در صفات آن سیم قدری شریف نفیس قریب بزر است لیکن در تابندگی و پایندگی برابر زر نیست چه بواسطه مرخ بعضی دارد و تا با وی تا چیز شود و بر روزگار بسیار در زیر خاک خاکستر گردد و همان خاکستر را بسیماب سیم توان ساخت اگر با نقره مذاب قدری نمک پیاز نیز بسیار حاصل گردد و اگر مقداری از زر بر دو در ریزند متعفن و ریزه گردد و اگر آب با وی مزج کنند در شب مطر و شکسته شود و گاه باشد

بر روی سکهٔ سیم خالص که بگاه گداخته باشند جرمی
ارضی سیاه نگون باید و آن جرم را اقلیمیا فضی
گویند و از او دیگر بسیار فایده است و نیز سیم
از اشباه بگاه توان نمود و سیم از منسوبات قمر است

در کان آن کان نقره در اقالیم سبعیست و ان

صوب مشرق در حدود ترکستان و مغولستان
و از صوب مغرب در ارض روم و فرنگستان معادن
بسیار واقع است چنانچه در ارض روم سی و چهار
کان نشان میدهند و سیم جمیع معادن با اسرب
آمیخته است بحسب مقداری از آن امتحان میکنند
اگر سیمی که حاصل میشود زیادت از قیمهٔ اسرب
باشد استخراج سیم از آن کان میکنند و اگر زیاده نباشد چنانچه

در معادن

و مرداسنگ بوی اندام ازاله کند و در مراهم جراحت
را از عفونت حمایت کند و بخشکاند از دو
خوردن آن مهلک است و اگر مرداسنگ با سفید
اب عضوی سفید طلا کنند سیاه شود و دودی که از
سوختن سرب خیزد از سموم است اگر قدری
از آن در آب حل کنند و در محلی که گزندگان باشند
بپاشند گزندگان بگریزند و اگر نگریزند هلاک شوند

در صفات آن مقدمه

رساله تقدیم پذیرفت که اجزاء ترابی با مادهٔ آهن
مخلوط است و از خرد شدن خرده دان آهن پنهانست که
عسر الذوبست و کمودت لون و بعد آهن از اعتدال
اختلاط اجزاء مذکوره است و آهن دو قسم است نرم آهن

و پولاد نرم آهن چهار نوع است نوعی آهن سفید
خام است که اصلا آب نمیگیرد و ازان آلات اکثر
ضلع می سازند نوعی دیگر آهنیست که آب میگیرد
و ازان تیغها رومی و سقلابی و آلات نجاران
و زرگران می سازند و این نوع را قاطع گویند نوعی
دیگر آهنی نرم تاریک تیره است نوعی دیگر آهنی
سفید خام نرم اندام است که تابی که این نوع در
زیر ضرب تیغ دارد نوعی دیگر ندارد و ازین نوع
تیغها میسازند که مانند کاغذ می توان پیچید و دو جانب
می گذارند که این نوع را ایلا و اسلام آرند و پولاد دو نوع است
کانی که آنرا شادران گویند و عملی که از نرم آهن با بعضی
ادویه حریفه میسازند و گاه باشد که پولاد در بوته گداخته نرم

آهن

آهن گداخته‌اند و از امتزاج ایشان جوهری حاصل شود
که آنرا بلارک گویند و از بلارک تیغها و کتارها که
هندیان بکار میدارند و امثال اینها سازند و بعضی اوقات
بدان طلا کنند تا گوهر برآرد و بلارک چند قسمست بلارک
شاهی و بلارک چاپکی و زرد و سیمانی و غیر اینها بلارک
شاهی گوهرها سفید درشت مسلسل شکل صحرا کما
بود و زرد و سیمانی را گوهرها بسیار بزرگ باشند خایه چه
گوییا بر البحث نقش کرده اند و باین قسم نقال کنند
و بلارک چاهکی گوهرها سفید بسیار دارد لیکن خشک و
سریع الانکسار است و گاه باشد موازی سرانگشتی
پاره پاره از تیغی بی گوهر و سیاه بود و آنرا
بغال نگه ندارند خاصه که بر وجهی تیغ بود و اگر بر کناره

تیغ با ترتیب قبضه باشد گویند که بر خصم مبارک است

و آهن از منسوبات مریخ است

آن کان آهن باشد در ناحیت فرغانه و کان در اکثر

بلدان واقع است و بلارک شاهی و رز و مینا

در سند و بلارک جاهکی در فارس میسازند و طریق

آب دادن بلارک آنست که قدری گل سرخ و نمک

کا و با قدری ملح و زاج ممزوج نمایند و بر تیغ

تیغ طلا کنند و تیغ بر آتش نهند و هر دو جانب

او بر قطعهٔ نمد تر می نهند تا زمانی که آب گیرد

در تیز انواع و قیمت آن آهن فرنگی سفید ملازم اندام گوهر

اقصا است و مشتری از آن موازی یکهزار دینار مصری

می رزد و بلارک شاهی اشرف انواع بلارک است بعد از آن مینا

و بلارک جاهکی بواسطه آنکه حسن الشکل و کثیر الجوهر است

و در اوایل زمان احداث بجای بلارک هندی میدانسته

و قیمتان میخریدند لیکن چون از آن بخود نمودند و بسیار

خشک و سریع الانکسار بود عزت و قیمت آن شد کم

گرد و ارباب وقوف و مهارت گفته اند که آهن

نیکو باید که سفید فام بود و رنگ وراد و طبع شد

و در خاصیت آن آهن در جمیع فلزات انفع است تا غایتی که

گفته اند که هیچ حرف بی آن تمام نمیشود و زنگ آهن که

آنرا زعفران الحدید گویند معده ضعیف را تقویت کند

و در بعضی ادویه و صنعت کیمیا مستعمل است و درم آهن

که آنرا خبث الحدید گویند و آنرا هم جهت ... خشک کند

و یلو آب سرا نافع بود و در جوارش استرخاء معده ...

وبلارک

وابدو آبی که به کان آهن کذرد از میانی که بر بساید
کانها بحجر زاکند اعقر و احسن باشد و اگر قدری عیشا
باره وعن بر آهن طلا کنند با قطره از زیر بر و غوغ نک
نیک بمالند تا بسیاهی از ان بیرون آید و آن بسیاهی را
بر آهن طلا کنند آهن زنگ نگیرد و اگر میخ آهن گرم
کنند چنانچه سرخ شود و به بیخ درختی کوبند آن درخت خشک شود
و اگر چه بزرگ باشد و اگر خون بز گرم بر آهن بمالند و
شکسته شود　　در خار صینی　　در خار صینی خلافست
بعضی مردمان چین روایت کرده اند که در حدود چین فلزی
زرد رنگ غیر منطرق مشابه بمس جوشش است که آنرا
خار گویند و مزاج این جوهر مزاج زر نزدیکست لیکن
از زر ثقیل است بدلیل آنکه اگر با زر امتزاج یابد در زیر رکد اند
و زیر را آنکه از خود و از زر مذاب رسوب کنند و بعضی
دیگر بر آنند که خار فلزی که از خود سیاه فامست که سیاهی
آن بسرخی نیز بود و از ان انواع اسلحه میسازند
که زخم آن اسلحه را مضرتی عظیم هست و گویند که در
مرز چین از خار صینی آینه چینی و جرس که میسازند که چون
[illegible] ان جرس شنید صدای آن هوا ازین [illegible] راه
نیز بود و آن جرس را از سقف معابد می آویزند و اعلام
هنگام عبادت بآن می کنند و بعضی بر آنند که جرس مذکور
از فلزات مختلفه ترکیب میکنند اگر صاحب لقوه
در آینه چینی نگاه کند شفا یابد و اگر جوهری که آینه کنند
از آن میسازند با خود نگاه دارند صرع مالیخولیا را
نافع بود و جادوی را دفع کند و اگر بر اطفال بندند

در خواب شر تسند و فزع نکنند و بعضی دیگر برآنکه در
میان زابلستان و بدخشان سنگی است که چون
آنرا بکدازند از آن جرمی غیر منطرق منکسر شده برنگی
قلعی ترشح کند که از آن خارصینی گویند و بعضی دیگر
برآنند که در زابلستان سنگی سیاه زرد فام است که آنرا
میکدازند و در قوالب مختلف می ریزند و از آن
تعویذها و موبندها و امثال آنها میسازند و مشابهت
با آهن چینی دارد و مسمی بخارصینی است و بعضی گویند خارصینی
از صاعقه سوخته بچون می آید از آنکه در جبال وحش که
مهبط صواعق کثیر است جسمی صلب بشکل عمودی
یافتند که اکثر آن در زمین فرو رفته بود و رنگ آن میان رنگ آهن
و نقره متوسط بود و از آن جسم دشنها و کاردها ساختند

و در نواحی بحرین صاعقه بر زمین افتاد بمحل
جسمی طولانی یافتند که رنگ او میانه رنگ آهن
و نقره بود و از آن اسیاف داوودی و از این دو شمشیر
ساختند یکی از اسیاف فوت شد یکی دیگر ملک
بحرین داشت شبی تاریک ملک سیر می نمود بمحلی
صعب رسید تصور کرد که جزو پست شمشیر ان زد
بمحل نقباد ملک در خشم شد و شمشیر بسنگ زد و پاره
کرد روز دیگر احتیاط کرد دید شمشیر از محل که شکسته بود
لیکن بواسطه خفت زخم و حدوث تیغ قطعها از
یکدیگر جدا نشده بودند و باندک بادی از یکدیگر جدا
شدند ملک از شکستن تیغ تاسف بسیار خورد و پارها
وصل کرد و آن تیغ بموصل شهرت یافت از ثقات مروی است

در در مسجد آدینه اردبیل جسمی ثقیل الحجم کثیر الوزن افتاده
که بحسب وزن موازی پانصد من باشد و بعضی ازان
جسم از بسیاری دست که بران مالیده اند رنگ
نیلی نشده اکر ده مثقال نقره و دو من و نصفی دیکر که دست بران
نمالیده اند سیاه و خاسته واین جسم از غایت صلابت
نمی توان شکست و باتش ازان طرف نمی توان یافت
چنانچه حدادی خواست که پاره ازان جدا کند آن جسم
را اکر هم کرد بمرتبه که او زده و در بع مسافت کشی نزدیک
آن نتوان است رفت و غاران خان اکر ملک
نام اوزان بنویسند بزحمت و تکلف بسیار دو پشنید
و اکابر و اشراف اردبیل بران اند که اول آتش کده که
زردهشت در اردبیل بنا کرد این جسم در انجا بود و معلوم نیست

اند که حاصل شده و عار صینی از منسوبات عطارد است
در مرکب از فلزات و نسبت ایشان
با یکدیکر در برنج که آنرا بتازی شبه کویند
برنج از مس سقا و توتیا بشیرینی مدد کرده ترکیب
میکنند و ابتدا احداث بسان رو زرد و زرد و شفت
بعد ازان بتدریج زردی وی تنزل میکند تا بدرجه
مس باری می رسد و اکر خواهند که رنگ آن باقی
ماند هر کاه توتیا بآن مرتب نمایند و اقسام برنج بسیار است
بهترین اقسام برنج اندلسی و شامیست که هیچ
چنانچه وانک عیار دارد و از کوهرها کداختن بعد از
سیم و زر هیچ یک از برنج لطیف تر نیست
در سفید زری که بتازی صفر کویند ترکیب صفر ابی نیس

ورصاص است وباوجود آنکه ایشان دو برادر اند
صفر که از امتزاج ایشان حاصل میشود کثیر الیبوست است
بمرتبه که در وی هیچ نرمی نیست و نحاس رصاصی که
اجزاء صفر اند از یکدیگر جدا نتوان کرد سبب ترکیب
سنج و سفیدروی آن بود که چون حاکم ظالم کثیر اللجاج
حجاج حکم کرد که در عراق و فارس اوانی از زر و سیم
نسازند و آنچه ساخته باشند بشکنند زرگران خرد
دان جهت منعهان سنج و سفیدروی ترکیب نمودند
و در هر روی که از آن تال گویند ترکیب تال از
اسرب و نحاس است و تکلفی زیاده ندارد و بلکه
احسن و انذل از جمله مرکبات مذکور است و در آتش
تهذیب بسیار ندارد و از آن ها و بها و دیگهای کوزه و

اهنامازند

انها همنا زند و از نیز و نحاسی که اجزاء آن بالنسبه بسهولت
از یکدیگر جدا توان کرد و از بعضی حکما پرسیده اند که
سبب چیست که اسرب و نحاس را از یکدیگر جدا توان
کرد و نحاس و رصاص نتوان در جواب گفته اند
که بواسطه آنکه رصاص و نحاس مربی مرتبه سعد اکبر و سعد
اصغر اند غالب و تعاشق میان ایشان هست
چون یکدیگر آمیخته اند از هم جدا نمیشوند و اسرب
نحاس مربی تربیت نحس اکبر و سعد اصغر اند و مناسبتی
چندان میان ایشان نیست از آنچه از یکدیگر جدا میشوند
و زردار و ترکیب و دار و از سفیدرو
و بتر هر و نحاس و برنج است و از این انواع در امتیاز زند
و عرضی زیاده ندارد در طالیقون اصل

طالیقون نحاسی است که بعضی حزات
بآن آمیخته اند اگر بجراحت طالیقون جراحتی کنند آن
جراحت التیام نیابد و اگر بمقابض طالیقون که
جرب کرده باشند مو برکنند دیگر بر نیاید و اگر در آینهٔ
طالیقون نگرند چشم را زیان رسد و اگر بسیار دیده نگاه
کنند قوت ابصار تباه کند

در سایر اموری که مرکب از فلزاتند امور مرکب
از فلزات غیر مذکور بسیار است و ما درین مختصر
بذکر دو مرکب ذکر اختصار کنیم یکی سیم سوخته که ترکیب آن
از سیم و اسرب و نحاس است و آن را رنگی سیاه
و روشن است و در نقاشیها مستعمل است و یکی دیگر
هفت جوش که مرکب از فلزات است و از آن اوانی

چهارند

در نسبت فلزات بایکدیگر ... بشمارند
مقدار آن هم متعین که مقدار از زر صد مثقال بود از سیماب
هفتاد و یک مثقال و دانگی و نیم بود و از اسرب پنجاه و نه
مثقال و دو دانگ و نیم و از سیم پنجاه و چهار مثقال و
نیم و از نحاس چهل و شش مثقال و دو دانگ و از برنج
چهل و پنج مثقال و از آهن چهل مثقال و نیم و سه تسو و از
قلعی سی و هفت مثقال و نیم باشد تمت الکتاب



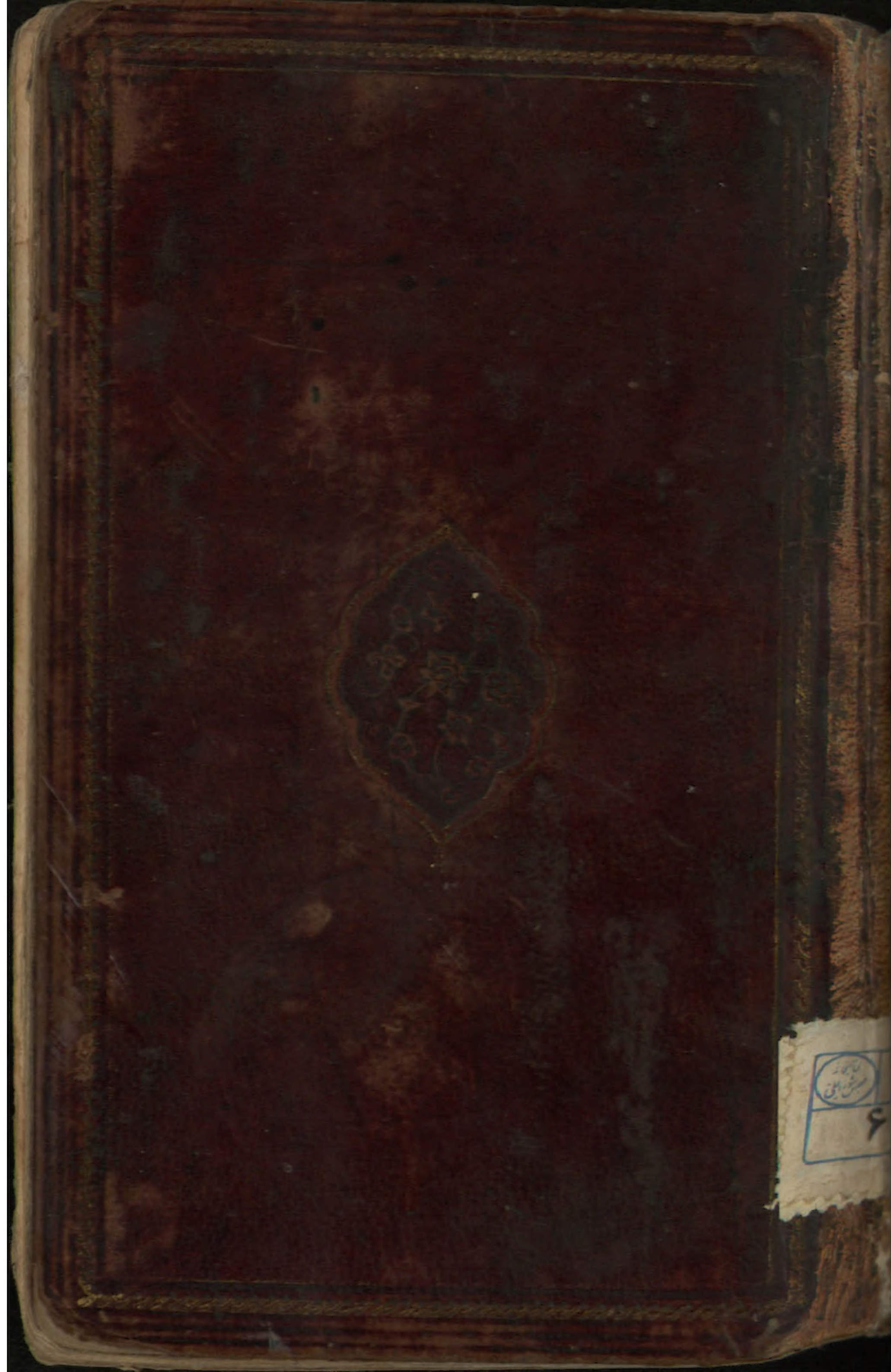


تم الکتاب تحفة الملوک العالی في ليلة الجمعه

احدی و عشرين شهر ربيع الثاني هلالی هفتم مهر ماه

قديم سنه ۱۱۹۲




۶